

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نقد جریان احمد الحسن (۱۶)

رساله
قطر عید

ابطالنامه جریان احمد بصری

سید مهدی مجتهد سیستانی

سرشناسه : مجتهد سیستانی، سیدمهدی، ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور: رساله قطع ید: ابطالنامه جریان احمد بصری
مشخصات نشر: قم: دارالتفسیر، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۹۰ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱ س.م.
فروست: نقد جریان احمدالحسن: ۱۶.
شابک: ۹-۸۵۰-۵۳۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: البصری، احمدین اسماعیل ۱۹۷۰ - م. - - نقد و تفسیر
موضوع: مهدویت - مدعیان قطع دست (فقه) اسلام - ردیه‌ها دفاعیه‌ها
رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۳۸۳۲۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

رساله قطع ید

تألیف: سیدمهدی مجتهد سیستانی

ناشر: دارالتفسیر

شابک ۹-۸۵۰-۵۳۵-۹۶۴-۹۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۳

قیمت: ۹۰/۰۰۰ تومان

فهرست

۷ مقدمه
۸ پیشگفتار
۱۲ راه شناخت مدعیان دروغین از طریق تفسیر قرآن
۱۵ بخش اول: سخنان جریان احمد در کشف معنای قطع ید
۳۹ بخش دوم: سخنان اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در معنای قطع ید
۳۹ حدیث اول: بیان صادقی
۴۰ حدیث دوم: بیان صادقی
۴۰ حدیث سوم: بیان باقری
۴۲ حدیث چهارم: بیان صادقی
۴۳ حدیث پنجم: بیان کاظمی
۴۳ حدیث ششم: بیان صادقی
۴۴ حدیث هفتم: بیان صادقی
۴۶ حدیث هشتم: بیان علوی
۴۶ حدیث نهم: بیان علوی
۴۸ حدیث دهم: بیان باقری
۴۹ حدیث یازدهم: بیان صادقی
۵۲ حدیث دوازدهم: بیان صادقی
۵۲ حدیث سیزدهم: بیان صادقی
۵۳ حدیث چهاردهم: بیان صادقی
۵۵ حدیث پانزدهم: بیان صادقی
۵۶ حدیث شانزدهم: بیان صادقی

سوالہ قطعید

- ۵۸ حدیث ہفدہم: بیان علوی
- ۵۸ حدیث ہجدہم: بیان صادقی
- ۵۹ حدیث نوزدہم: بیان جوادی
- ۷۱ حدیث بیستم: بیان صادقی
- ۷۱ حدیث بیست و یکم: بیان علوی
- ۷۳ حدیث بیست و دوم: بیان باقری
- ۷۵ حدیث بیست و سوم: بیان صادقی
- ۷۶ حدیث بیست و چہارم: بیان باقری
- ۷۹ حدیث بیست و پنجم: بیان علوی
- ۸۰ حدیث بیست و ششم: بیان صادقی
- ۸۱ حدیث بیست و ہفتم: بیان باقری یا صادقی
- ۸۲ حدیث بیست و ہشتم: بیان کاظمی
- ۸۲ حدیث بیست و نہم: بیان صادقی
- ۸۳ حدیث سی ام: بیان صادقی
- ۸۴ حدیث سی و یکم: بیان صادقی
- ۸۵ حدیث سی و دوم: بیان باقری
- ۸۶ حدیث سی و سوم: بیان باقری
- ۸۷ حدیث سی و چہارم: بیان باقری
- ۸۸ حدیث سی و پنجم: بیان صادقی
- ۸۹ حدیث سی و ششم: بیان کاظمی
- ۸۹ حدیث سی و ہفتم: بیان کاظمی

رساله قطع‌عید

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از راه‌های بسیار آسان تشخیص مدعیان دروغین، توجه به سخن‌های خلاف‌گونه آنها بر ضد قرآن و احادیث ثابت اهل بیت علیهم‌السلام است که معمولاً آمیخته با غلط، تحریف، تهمت، تاویل، توجیه، تقطیع و تناقض می‌باشد.

و مدعی خودخوانده، احمد بصری با نام مستعار احمد الحسن، که خویش را امام زمان عصر حاضر می‌داند، از این‌گونه سخنان خلاف کم ندارد طوری که می‌توان درباره هر سخن خلاف او یک جلد کتاب نوشت! ولی با این حال، پیروان وی چشم خود را بر این همه موارد خلاف می‌بندند و به خاطر پایبندی بر امام خیالی خود، همه دلیل‌های روشن را توجیه و انکار می‌کنند.

اما در برخی موارد به گونه‌ای در تنگنا قرار می‌گیرند که هر چه در ظاهر، جلوی دیگران توجیه بیاورند در خلوت خود به باطل بودن توجیهاتشان معترف بوده و با تحیری بزرگ از خویش می‌پرسند آخر چرا احمد این حرف را زده است!!! رساله پیش رو، به واکاوی یکی از بزرگترین خلاف‌گویی‌های احمد پرداخته و طوری حقیقت را آشکار نموده که هر انسان منصفی بطلان سخن او را می‌فهمد و می‌پذیرد.

بسیار امیدوارم که مرددان و حتی پیروان احمد بصری، با مطالعه این رساله که جز سخن اهل بیت علیهم‌السلام چیزی در بر ندارد به سوی حق و حقیقت روشن بازگردند.

سید مهدی مجتهد سیستانی

۱۵ جمادی دوم ۱۴۴۶

احمد بصری با اینکه مدعی است به عنوان قائم موعود وظیفه دارد احکام اسلام را به همانگونه‌ای که در زمان رسول خدا ﷺ بود، باز گرداند:

گوساله (جلد ۱ و ۲)

۲۴

راست) و بازگردانیدن اسلام به همان شکل تر و تازه‌ی نخستین همان گونه که در زمان رسول خدا ﷺ بود می‌باشد؛ آن هم پس از آنکه پیشوایان و سامری‌های گمراه آن را منحرف کرده‌اند.

از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان». به او گفتم: خدا تو را به صلاح برساند، این را برای من تشریح فرما! پس امام (علیه السلام) فرمود: «دعوت‌کننده‌ای از ما، دعوتی جدید می‌نماید همان گونه که رسول الله ﷺ دعوتی جدید نمود».

از امام صادق روایت شده است (علیه السلام) که فرمود: «او یعنی قائم، همان می‌کند که رسول خدا انجام داد؛ همانند رسول خدا ﷺ آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند».

از ابن عطا روایت شده است: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می‌راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا ﷺ آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند».

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، به امری جدید فرماید، همان طور که رسول خدا ﷺ چنین کرد؛ و اینکه اسلام، غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا بر غریبان».

شاید چنین برداشت شود که انحراف فقط بر اهل سنت جاری شده است؛ چرا که آنها به دلیل ترک گفتن تمسک به آل پیامبر، امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام) در نهایت به انحراف کشده شدند، چه در عقاید و چه در احکام؛ اما حقیقت آن است که احادیث وارد شده از اهل بیت نبوت که سلام و صلوات خدا بر ایشان باد، چنین دلالت دارند که بیش از قیام مهدی (علیه السلام) این انحراف بر همه عارض و به درازا کشیده شده است؛ همان طور که (هم‌اکنون) اختلافات در عقاید و احکام شریعی و در راه و روش‌های استنباط احکام شرعی بین علمای مسلمین،

۱- تفسیر عیاشی؛ ج ۲ ص ۲۰۳؛ غیبت نعمانی؛ ص ۷۳۶؛ بحار الانوار؛ ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۲- غیبت نعمانی؛ ص ۶۲۸، و با اختلاف بسیار کمی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۲ ص ۳۵۳.

۳- غیبت نعمانی؛ ص ۲۲۸؛ بحار الانوار؛ ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۴- غیبت نعمانی؛ ص ۳۳۶؛ بحار الانوار؛ ج ۵۲ ص ۳۶۶.

انحراف در اُمت اسلامی از راه راست

حق تعالی می‌فرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، (اَلَمْ • اَحْسَبَ النَّاسَ اَنْ يَّرْكَبُوا اَنْ يَقُولُوا اَمَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ • وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِيْنَ • اَلَمْ حَسَبَ الَّذِيْنَ يَمْلِكُوْنَ السَّيِّئٰتِ اَنْ يَّسْبِقُوْنَا سَاءَ مَا يَحْكُمُوْنَ • مَنْ كَانَ يَرْجُوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ • وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ)^۱ به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، (الف، لام، میم، • آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ • به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد • آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد داوری می‌کنند! • هر کس به دیدار خدا امید می‌دارد بداند که وعده‌ی خدا آمدنی است، و او سَنَوای دانا است • هر کس که جهاد کند، قطعاً به سود خود کرده، زیرا خدا از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است).

انحراف از راه راست (صراط مستقیم) به طور حتم در اُمت اسلامی -چه در عقاید و چه در احکام- صورت گرفته: «سَنَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسَنَةِ اللَّهِ تَدْبِيْلًا»^۲ (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت) و «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»^۳ (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، بر خواهید نشست).

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «والذي نفسی بیده لتركبن سنن من كان قبلکم حذو النعل بالنعل و

القدة بالقدة حتی لا تخفون طریقهم ولا یخطکم سنة بنی اسرائیل»^۴ (قسم به آنکه جانم در دست او است، دنباله‌روی سنت‌هایی پیش از خود خواهید بود؛ قدم به قدم و بدون هیچ انحرافی از راه و روش آنها جدا نمی‌شوید و سنت‌های بنی‌اسرائیل نیز از شما جدا نمی‌گردد).

از این روایات چنین برداشت می‌شود، اولین کاری که امام مهدی (عج) هنگام ظهور و اقدام به انجامش می‌رساند، اصلاح این انحراف، بازگرداندن اُمت به «صراط المستقیم» (راه

۱ - عنکبوت: ۱ تا ۶.

۲ - فتح: ۲۳.

۳ - انشقاق: ۱۹.

۴ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۰۴ ؛ تفسیر صافی: ج ۲ ص ۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۱۸۰.

سأله قطعة

ونيزبه اعتراف مكتوبات جريانش، حجت صاحبان ولايت، قرآن واحاديث

اهل بيت عليهم السلام است:

١٠..... إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام

فالذي ينكر حجية القرآن ويطونه، ماذا أبقى، وبأي دين يتمسك، ثم لا يكتفي هذا الأعمى بهذا (وهذا كافي لأحد أهل الأرض بأجمعهم) بل يسير بإنكار الله ورسله وملائكته والجنة والنار، فهو ينكر العيب، فأى شيء يرى وبأي شيء يعتقد ويعتمد بعد هذا الإنكار، وبمضي بعد هذا بإنكار الإمداد والتأييد الإلهي، فهل هناك عاقل يؤيد مثل هذه التفاهات وينكر الله تعالى ورسوله وأتبيائه، الله أكبر أيها الناس، أتداهنون بدين الله، أتداهنون من يتهم الله من نوق عرشه، أتجاهلون من يتهم محمد وعلي وفاطمة والأئمة عليهم السلام، أتجاهلون وتتصنعون وينكرون ولا يتهم ويرفض أدلتهم؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^(١)

وعلى الرغم من تهاة المنتحل غير محله، والجالس في غير مكانه، لكن الرد عليه وإن كان وإنكار دعاواه واجب حتى لا يظن جاهل أن كلامه صحيح.

سبحان الله، عجز السيد محمود الحسني الصرخي عن مواجعة كتاب (الإفحام لكذب رسول الإمام) الذي ألفه جناب الشيخ ناظم العقبلي (حفظه الله)، فأراد أتباعه بعد ما عاينوا من الإفحام والعجز المقابل له إيجاد طريقته لحرف الناس (ومن يجهلون الحقيقة)، فهورت نفسه هذا الجاهل (حازم السعدى).

الحمد لله الذي لا تقارع حجة أوليائه، ذلك لأن حججهم القرآن وحديث أهل البيت عليهم السلام ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا﴾^(٢)

واعلم يا قارئ هذه الكلمات أن من وافق أو أيد أو رضي بفعل قوم حشر معهم. فإله الله في نفسك، لا تتفق أو توافق من يتهم أنبياء الله ورسله، وينكر القرآن وروايات أهل البيت عليهم السلام، والإمداد والنبوي والتأييد الإلهي. اتقف من هكذا شخص موقف المتأمل الساكت !!

١- الحج: ١
٢- النساء: ١٧٥



رسالة
قطعة

إصدارات أنصار الإمام المهدي (عج)، العدد (٣٠)

إظهار بطلان
منكر حجية القرآن

تأليف

الأستاذ ضياء الزيدي

سأله قطعید

در یکی از صدها نوآوری خود، مدعی شده که جدا کردن دست دزد به عنوان حد شرعی سرقت، نه در قرآن و نه در احادیث بیان نشده و این برداشت غلطی بوده که فقیهان امت اسلام در تمام فرقه‌ها گرفتار آن شده اند و منظور از قطع ید سارق، خراش دادن دست او بوده!!!

این در حالیست که هم قرآن و هم روایات اهل بیت علیهم السلام در مخالفت با سخن احمد بصری همداستان اند و دستور العملی که امام زمان علیه السلام برای شناخت مدعی دروغین داده اند راهگشای ما در این باره است:

راه شناخت مدعیان دروغین از طریق تفسیر قرآن

فرمایش امام زمان علیه السلام در خصوص رسوا کردن جعفر کذاب و امثال او:

وَهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ يُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقَيِّمُ بَعْدَ أَخِيهِ وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ ع وَ صَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرَجِهِ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْنَاكَ اللَّهُ وَ الْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ وَ أَحَاطَتْ

سأله قطعید

مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَصَمَّنُهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَفَاطِيهِ وَ تَكَرُّرِ الْحَطَا فِيهِ
وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوْقَفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ... وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا
ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيِّ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يُيَمِّمَ دَعْوَاهُ أَيْفُقُهُ فِي دِينِ
اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ حَطَاٍ وَ صَوَابٍ أَمْ
يَعْلَمُ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ
الصَّلَاةِ وَ وَقْفَهَا... امْتَحِنْتُهُ وَ سَلُّهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ
صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ
يُظَهِّرَ لَكَ عَوَاذَهُ وَ نُقْصَانَهُ... غيبت طوسی ص ۲۸۷-۲۸۹

شیخ بسیار راستگو احمد بن اسحاق اشعری گوید: یکی از شیعیان نزد او آمده و اظهار داشته که جعفر بن علی به سوی وی نامه‌ای نوشته و در آن خودش را به او معرفی کرده، و به وی آموخته که پس از برادرش (امام عسکری علیه السلام) اوقیم است، و نزد وی از علم حلال و حرام آنچه مورد نیاز است و غیر این از تمام علمها وجود دارد.

احمد بن اسحاق می گوید: وقتی نامه را خواندم، نامه ای به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشتم و نامه جعفر را هم ضمیمه آن کردم. پس جواب حضرت در آن مورد به سوی من صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم خدا تو را باقی نگه دارد، نامه تو و نامه ای که در میان آن گذاشته بودی به سمتم آمد، و شناخت من به تمام آنچه آن نامه در برداشت

سأله قطعید

احاطه نمود با وجود اختلاف الفاظش و تکرار خطا در آن. و اگر در آن تدبیر می کردی حتماً به بعضی از آنچه من بر آن واقف شدم مطلع می گشتی و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

و این شخص باطل گرای افترا زننده به خدا، با آنچه ادعا کرده، دروغ ادعا نموده و من نمی دانم با چه حالتی برایش این امید هست که ادعایش به ثمر نشیند؟ ... و از او درباره آیه ای از کتاب خدا سوال کن که تفسیرش کند... برای تو عیب ها و نقصان او آشکار شود.

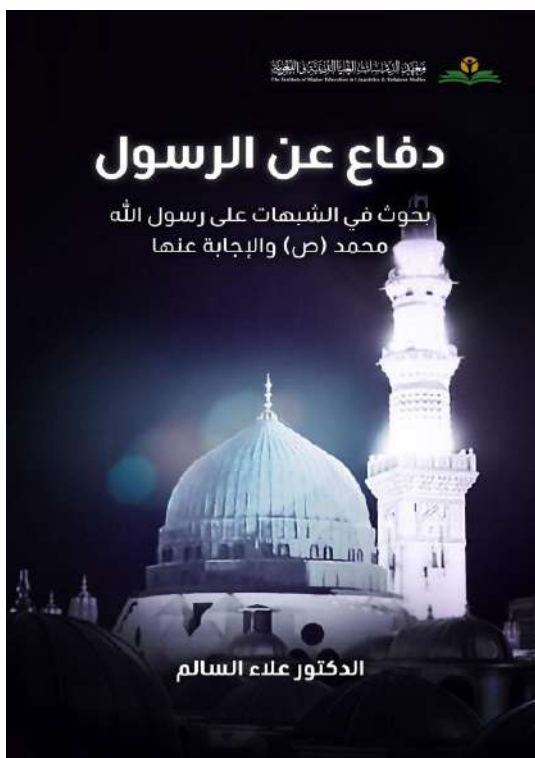
ما در این رساله، ابتدا سخنان خلاف احمد بصری و جریان او را از نظر می گذرانیم و سپس این سخنان را بر متن روایات متواتر اهل بیت علیهم السلام که با مطالعه باب سرقت کتاب کافی، باب سرقت کتاب فقیه، باب سرقت کتاب تهذیب، ۳۵ باب از وسائل الشیعه و ۳۳ باب از مستدرک الوسائل جمع آوری نمودم تطبیق می دهیم تا آن که بر باطل است مشخص گردد.

سید مهدی مجتهد سیستانی

رسالة قطع عيد

بخش اول: سخنان جریان احمد در كشف معنای قطع ید

اسكن ادعای احمد بصری از دو کتاب:



سأله قطع يد

٢٦٨ معهد الدراسات العليا الدينية واللغوية

واحترازاً لإزهاق نفس دون وجه حق جعل الله أحكام القصاص والحدود بشكل عام من اختصاص رسله المعصومين ولا يحق لغيرهم الخوض فيها.

ثم إن القصاص أمر معمول به ليس فقط في شريعة الإسلام، ولكن تعمل به الكثير من الدول والشرائع ذات القوانين الوضعية أيضاً.

أما بالنسبة لحد السرقة، فليس الحال على ما يتصوره الكثير من علماء المسلمين بأن تقطع يد السارق من المعصوم أو أصول الأصابع ولا حتى أطرافها، وإنما القطع بمعنى الخدش في أطراف الأصابع، وهو عملية تأديبية لا أكثر، وأيضاً وفق شروط وحدود يحددها الإمام المعصوم.

(والصحيح إن القطع في حد السرقة - بعد ثبوت ما يستحق به السارق الحد - هو الخدش في أطراف الأصابع، فيكون قوله تعالى: "وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (المائدة: ٣٨)، تماماً كقوله تعالى حكاية عن حال النسوة اللواتي راين نبي الله يوسف: "وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ" يوسف: ٢٠-٣١).

"وقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ": هل يعقل أن النساء قمن بقطع أيديهن من المعاصم أو قلعن أصابعهن من الأصول أثناء رؤيتهن لجمال يوسف، أو المعقول أنهن ذهبن لجماله وقمن بخدش أطراف أصابعهن بالسكاكين اللواتي كن يستعملنها.

إذن، القطع في الآية بمعنى الخدش الذي يصيب أطراف الأصابع أثناء استعمال السكين في حال الذمهور وعدم الانتباه، وكذلك الحال في معنى القطع في آية حد السرقة.

سأله قطعيده

دفاع عن الرسول ٢٦٩

والخلاصة: إن قوله: "فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا" = قوله: "وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ" أي: كلاهما بمعنى واحد وهو خدش أطراف الأصابع (١) (١).

إذا اتضح هذا، فأى جزاء للقتل والسرقة أكثر من هذا لا تكون الشريعة المحمدية معنّية به إطلاقاً ومن يرويه أو يعتقد به فهو أولى به.

٣- أما موضوع الحرابة والإفساد في الأرض الذي يؤدي إلى الإخلال بالنظام الاجتماعي العام فقد أشاره القرآن الكريم بقوله تعالى: " إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأُتْفِقُوا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ" [٣٣: ٤٥، ٤٦].

والرواية أعلاه قد تشير لهذا الأمر، لكن ينبغي أن نعرف أنّ الرسول مختبر في العقوبة التي يراد إنزالها بالمفسد (= الإرهابي بحسب التعريف المعاصر له)، وحتى لو اختار الصلب أو قطع الأيدي والأرجل في - بطبيعة الحال - عقوبة تتناسب وطبيعة إجرامه الذي يهدد أمن وسلامة المجتمع بأسره.

٤- رواية أنس بن مالك المتقدمة ورد بمضمونها رواية عند المسلمين الشيعة ولكن باختلاف جوهر كبير، وهي كالآتي:

عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: (قدم على رسول الله قوم من بني ضبة مرضى فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: أقيموا عندي فإذا برئتم بعثتكم في سرية، فقالوا: أخرجنا من المدينة فبعث بهم إلى إبل الصدقة يشربون من أبوالها ويأكلون من ألبانها فلما برئوا واشتدوا قتلوا ثلاثة ممن كانوا في الإبل فبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله فبعث إليهم عليا عليه السلام فهم في واد قد تحيروا ليس يقدر أن يخرجوا منه قريبا من أرض اليمن فأسرهم وجاء بهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فزلت هذه الآية عليه "إنما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الأرض فسادا أن يقتلوا أو يصلبوا

١. هذا المعنى عرفته من السيد أحمد الحسن عند حديثه عن معنى الآيتين.

٢. انظر: د. علاء السلام، دفاع عن القرآن - جواب إشكال ٤٦.

سأله قطعه



سأله قطعيده

دفاع عن القرآن ٢٢٢

حصر تنفيذ هذه المهمة بيد المعصوم منطقياً جداً وإجراءً سليماً ودقيقاً في نفس الوقت؛ لأنه الشخص الوحيد الذي يُوحى له بكل ما يستجد ويستحدث، فربما كان القانون الجزائي "س" صالحاً للتطبيق في ظرفه ومحيطه قبل أكثر من ألف عام وهو غير صالح للتطبيق الآن، وبالتالي لابد أن يحل بدله قانون يتلاءم وظرفنا الذي نعيش فيه فعلاً، ولم يمنح الدين الإلهي مثل هذه الصلاحية لغير المعصوم إطلاقاً.

هذا فضلاً عن أنّ "غير المعصوم" قد لا يعرف أحياناً نفس الحد الشرعي المقرر لجريمة ما، فكيف يمكنه إقامة الحد على المذنب وهو غير عارف بالحد الشرعي نفسه؟! ولو أقامه خطأ استناداً لفهمه الخاطئ ماذا نتوقع أن تكون النتائج المترتبة على مثل هكذا أخطاء فظيعة وكارثية غير الطعن بالدين الإلهي والتشنيع عليه كما هو مشاهد ومسموع بكثرة في أيامنا هذه!

ما ذكرته أخيراً ليس مجرد افتراض ونتائج متخيلة وغير واقعية. أبداً، فهي أمور مورست على الأرض فعلاً وتسيّبت بالطعن بالدين بشكل كبير جداً، وسأكتفي بذكر مثالين:

سؤال ١: اجهد معظم علماء المسلمين بكل طوائفهم واستنيطوا حدّاً للسرقة، وبحسب فهمهم للنص القرآني: "وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَتْمَا تَكْلَافًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَزِيرٌ حَكِيمٌ" (المائدة: ٣٨)، قالوا: إنّ حد السرقة يتمثل بأحد أمرين:

- إما قطع يد السارق من المعصوم.
- أو قطع أصابع يده من أصولها.

ولكل رأي من الرأيين الفقهيين أنصار ومؤيدون. وإن كان الأول أكثر شهرة ويطبق في بعض البلدان الإسلامية.

لكن الصحيح أنّ المساجد لله، قال تعالى: "وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" (الجن: ١٦٨)، بمعنى: أنّ المساجد السبعة التي يستند عليها المصلي أثناء السجود لله، وهي: (الجهة والكفان والركبتان وإبهاما القدمين)، وبالتالي لا يصح قطع اليد - سواء من المعصوم، أو من أصول الأصابع - في حد السرقة.

سأله قطع يد

٢٢٤ معهد الدراسات العليا الدينية واللغوية

والصحيح إن القطع في حد السرقة - بعد ثبوت ما يستحق به السارق الحد - هو الخدش في أطراف الأصابع، فيكون قوله تعالى: "وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (المائدة: ٣٨)، تماماً كقوله تعالى حكاية عن حال النسوة اللواتي رأين نبي الله يوسف: "وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ" (يوسف: ٢٠-٢١).

"وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ": هل يعقل أن النساء قمن بقطع أيديهن من المعاصم أو قطعن أصابعهن من الأصول أثناء رؤيتهن لجمال يوسف، أو المعقول أنهن ذهلن لجماله وقمن بخدش أطراف أصابعهن بالسكاكين اللواتي كن يستعملنها، إذن، القطع في الآية بمعنى الخدش الذي يصيب أطراف الأصابع أثناء استعمال السكين في حال الذهول وعدم الانتباه، وكذلك الحال في معنى القطع في آية حد السرقة، والخلاصة: إن قوله: "فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا" = قوله: "وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ" أي: كلاهما بمعنى واحد وهو خدش أطراف الأصابع^(١).

مثال ٢: اجهد علماء المسلمين أيضاً وافتوا بوجود القصاص من شخص قام بقتل شخص آخر عمداً، وهو معمول به في الكثير من البلدان الإسلامية. لكن لو افترضنا أن القاتل عمداً قتل أكثر من شخص وهو عاقل وليس بمجنون، ولكن - بعد التقدم الهائل في العلوم الطبية - عرفنا عند فحصه بالأجهزة الحديثة أن لديه ورماً في الدماغ يدفعه لممارسة العنف والقتل بحيث إنه مسير من قبله، فهل من العدالة التعامل مع وضع هذا الشخص كالمعاملة مع وضع شخص مختار وسليم من هذه الناحية والحكم بقتله^(٢)!!

هذا يعني ضرورة الاحتياط أثناء الفرز والتدقيق في حالات صدور الجريمة، مع الأخذ بنظر الاعتبار القصور الحاصل في جوانب حياة الانسان مما له مدخلية وتأثير في

١. هذا المعنى عرفته من السيد أحمد الحسن عند حديثه عن معنى الآيتين

٢. هذا الفرص طرحه السيد أحمد الحسن أثناء النقاش معه حول الموضوع

سأله قطعید

نیز عباس فتحیه، از اصلی ترین سرکرده‌های این جریان در ایران، در کلیبی که از رسانه رسمی خود منتشر کرده، چنین می‌گوید:

- سلام دوستان. از نظر قرآن میدونید چطوری باید دست دزد رو قطع کرد؟!
- از اینجا (اشاره بر آنج)، از اینجا (معج)، از اینجا (بن انگستان)، از اینجا (بند اول انگستان)؟!
- اصلاً نباید قطع کرد (دوبار تاکید).
- پس قرآن گفته فاطعوا ایدیهما - دستهاشون رو قطع کنید- قطع یعنی چی؟!
- قرآن در مورد اون زنان هوسران مصری هم گفته فقطعن ایدیهن - یوسف رو که دیدن، با چاقو سر انگشتهاشون زخم شد یکم!-
- پس هر قطع دستی به معنی بریدن نیست. گاهی یک خراشه.
- چرا کسی نگفته بود تا حالا نشنیده بودیم؟!
- ما هم نشنیده بودیم! اینارو از فرستاده امام مهدی یادگرفتیم یمانی آل محمد سید احمد الحسن.
- قرآن رو کسی میفهمه که از همونجایی اومده باشه که قرآن اومده!
- خدا نگهدار یا علی!

سواله قطع عید



سأله قطعید

در این سخنان به سه وجه برای انکار قطع دست دزد تمسک شده که عبارتند از:

۱. عدم تناسب مجازات حکم و موضوع. بدین معنا که دزدی کار کوچکی است و معنا ندارد برای این کار کوچک مجازات به آن بزرگی قرار داده شود، پس منظور از قطع خراش دادن است!!!

اما اولاً سُرقت در دین اسلام از گناهان کبیره شمرده شده: «حَتَّى السَّرِقَةِ وَ شُرْبِ الخُمْرِ وَ أَهْوَايِلِ الدُّنْيَا وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَبَائِرِ»^۱ و: «الْكَبَائِرُ مُحْرَمَةٌ وَ هِيَ الشَّرْكُ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ ... وَ السَّرِقَةُ» و گناه بزرگ، مجازات بزرگ هم دارد و چطور می شود حجت خدا این را نداند؟؟؟! همچنین اسلام برای مالکیت فردی، فوق العاده حرمت قائل است تا آنجا که اگر کسی در دفاع از مالش کشته شود به منزله شهید معرفی کرده: «سَأَلْتُ أَبَا عَبِيدِ اللهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يُقَاتِلُ دُونَ مَالِهِ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ»^۲. بنا بر این چه بُعدی دارد که برای مجازات دزد البته با بیش از ۱۸ شرط، قطع دست به معنای بریدن و جدا کردن را قرار داده باشد تا هر چه بیشتر از احترام آن محترم حفاظت کند.

حال آنها که دم از عدم تناسب می زنند آیا به راستی مجازات خراش انداختن با عمل شرم آور دزدی تناسب دارد!!!

۱ . التوحید ص ۲۲۲

۲ . الکافی ج ۵ ص ۵۲ ح ۳

سئله قطعید

ثانیاً نگاه دین مانند نگاه ما نیست که فقط به جنبه احساسی یک قضیه نظر کنیم بلکه دین، همه جوانب را می‌سنجد و مخصوصاً درباره مجازات‌ها جنبه‌های اجتماعی را بر خصوصیات فردی ترجیح می‌دهد، زیرا دین هیچگاه نمی‌تواند یک جامعه را فدای چند فرد فاسد کند. پس آنچه برای جلوگیری از جرم یا حد اقل کاهش آن به صلاح اجتماع باشد انجام می‌شود.

توجه شود که در مجازات قطع، نه دزد مضطر بوده، نه سال قحطی بوده، نه جاهل به حکم بوده، نه توسط کسی مجبور یا تهدید شده بوده، نه از ملاعام دزدیده، بلکه قفل و حصار را شکسته و به حریم شخصی دیگران تجاوز کرده که چه بسا در این دزدی‌ها که اکثراً هم شبانه انجام می‌شود بانوی حامله‌ای از ترس سقط جنین کند یا کودکی از ترس زبان بند شود یا تا سالها نتواند یک شب با آرامش بخوابد و مدام با ترس بخوابد و کابوس دزدی ببیند و با ترس از خواب بپرد، یا یک یادگاری دزدیده شود که صاحبش از فقدان آن شکست شدید روحی بخورد یا یا؛ پس اگر با شدت جلوی این پدیده شوم گرفته نشود امنیت و سلامت روانی و حتی جسمانی افراد مختلف جامعه مخدوش می‌شود. چیزی که همینک و به شدت شاهد آن هستیم و کار به جایی رسیده که دیگر دزدها نه به گوش دختر چهار ساله رحم می‌کنند و نه به گردن پیرزن هشتاد ساله و نه به شکم زن باردار، و اینکه همه اش را به گردن وضع اقتصاد بیندازیم خود فریبی است.

۲. قرآن فرموده مساجد برای خداست و مساجد یعنی چیزهایی که با آنها سجده می‌کنیم در نتیجه کسی حق ندارد چیزی که برای خداست را نابود کند!!

سأله قطع عید

اما مستند شما در اینکه مقصود از مساجد در آیه مذکور، یعنی چیزهایی که با آن سجده می‌کنیم، روایت امام جواد علیه السلام است؟ خوب در همان روایت تصریح شده که حد دزدی جدا کردن چهار انگشت اوست نه خراش دادن. پس چطور می‌شود شما به حدیثی استناد کنید که خودش صریحاً نتیجه استناد شما را رد کرده است؟! آیا این از عقل است!!!!

از طرفی همان خدایی که فرموده مساجد برای خداست همان خدا هم فرموده دست دزد را قطع کنید، پس جدا کردن دست دزد، کاری نیست که ما از پیش خودمان کرده باشیم تا تصرف در مساجد تلقی شود بلکه به دستور خود خدا دست را قطع نمودیم. یعنی خود خدا هم نمی‌تواند در چیزی که فرموده قیدی بگذارد یا تصرفی کند؟! همانگونه که خودش جانها را آفریده اما به ما دستور داده جان قاتل را در صورت قصاص، بگیریم.

۳. استناد به آیه ۳۱ سوره یوسف که قطع را به معنای برش دادن با چاقو به کار برده، پس چون آنجا قطع به معنای برش دادن است در آیه حد سرقت هم به معنای خراش می‌باشد!!!!

اما آنها نفهمیدند که هر گردی گردو نیست، و اینکه کلمه قطع در یک آیه با توجه به قرائن و شواهد در معنای برش به کار رفته دلیل نمی‌شود که در تمام آیات قرآن به این معنا باشد!

۱. بلکه در تمام ۳۶ موردی که مشتقات قطع در قرآن به کار رفته ندیدم جز قصه یوسف علیه السلام موردی در معنای برش استفاده شده باشد.

سؤال قطعید

و این دقیقاً مانند استدلال آوردن اهل سنت و منکران ولایت است که چون اختلاف کردند مراد از دست در حد دزدی کجاست هر کدام به آیه ای استدلال کردند! یکی گفت مراد از دست در آیه دزدی یعنی از مچ چون در آیه تیمم که گفته دست خود را مسح کنید یعنی از مچ!! دیگری گفت مراد از دست در آیه دزدی یعنی از آرنج چون در آیه وضو که گفته دست خود را بشویید یعنی تا آرنج!!!! و دیگر نفهمیدند که آخر تیمم و وضو را چه به حد دزدی!!!! نفهمیدند که کلمه دست در کل آن و جزء آن هر دو به کار می رود و برای تعیین حدش باید به روایات اهل بیت علیهم السلام مراجعه کرد. درست مثل اینها که نفهمیدند کلمه قطع درباره دست، بر برش و جدا کردن اطلاق می شود و برای تعیین مصداق آن در حد سرقت نمی شود به قصه زنان شهوتران و میوه و دیدن یوسف علیه السلام استناد کرد بلکه باید در خانه اهل بیت علیهم السلام رفت و مصداق آن را از ایشان پرسید. کاری که این مدعیان پیروی از تقلین نمی کنند ولی ما در بخش دوم در مقابل اربعین بیهوده شیخ ناظم عقلی انجام داده ایم.

توجه به این نکته ضروری است که این جریان، مدعی نسخ حد سرقت توسط احمد بصری نیست بلکه حکم ابتدایی اسلام را نظر احمد یعنی خراش دانسته و تمام فقهای شیعه بلکه تمام فقهای تمام مذاهب اسلام را متهم به کج فهمی می کند. عجیب اینکه اینها فکر می کنند مستند فقهای شیعه درباره حد سرقت اکتفا به فهم ناقص بشری از آیه قرآن است لذا به راحتی همه آنها را خطاکار و نادان

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۱۹ ح ۱۰۹

سأله قطعید

می خوانند اما کافی بود فقط یک کتاب از صدها کتاب فقهی شیعه را ورق می زدند تا ببینند مستند فقیهان شیعه، مثل همیشه روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد و هیچ فهم غلطی درباره حد سرقت برای فقیهان شیعه رخ نداده، و خطا کار و نادان، طیف مقابل فقیهان و کسانی هستند که به راحتی احادیث قطعی اهل بیت علیهم السلام را انکار می کنند.

آری اتباع احمد گمان می کنند ۱۴۰۰ سال فقه و فقههای شیعه نادان و باطل بوده اند و فقط اینها این حقیقت را کشف کرده اند.

اینها فکر می کنند ۱۴۰۰ سال هیچ فقیهی سوره یوسف را نخوانده و آیه ای که زنان مصر دست خود را قطع کردند ندیده یا خوانده و دیده اما نفهمیده که قطع به معنای برش دادن هم به کار می رود و فقط اینها کشف کرده اند!!!

اینها خیال می کنند ۱۴۰۰ سال این همه لغت دان عرب متوجه نبودند که قطع دست گاهی به معنای برش دادن دست می آید و گاهی جدا کردن از بدن، و همه شان آیه قطع دست دزد را اشتباه معنا کرده اند:

الْقَطْعُ: فصل الشیء مدرکاً بالبصر كالأجسام، أو مدرکاً بالبصيرة
 كالأشیاء المعقولة، فن ذلك قَطْعُ الأَعْضَاءِ نحو قوله:
 لَأَقْطِيعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ [الأعراف / ۱۲۴]، وقوله:
 وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا [المائدة / ۳۸] وقوله: وَسُقُوا
 مَاءً حَمِيمًا فَاقْطَعُ أَمْعَاءَهُمْ [محمد / ۱۵] وقَطْعُ الثوب، و ذلك قوله
 تعالى: فَأَلْدِيْنِ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ [الحج / ۱۹] وقَطْعُ

سأله قطعید

الطَّرِيقُ يُقَالُ عَلَى وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: يِرَادُ بِهِ السَّيْرُ وَ السَّلْوُوكُ، وَ
الثَّانِي: يِرَادُ بِهِ الْغَضَبُ مِنَ الْمَاةِ وَ السَّالِكِينَ لِلطَّرِيقِ غَوْقُولُهُ: أَ
إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ [العنكبوت / ٢٩]. مفردات
الفاظ القرآن ص ٦٧٧

اینها نفهمیدند اینکه در یک آیه قطع به معنای برش به کار رفته دلیل نیست که در جای دیگر هم به همان معنا استفاده شده باشد و باید برای تعیین معنا دلیل آورد. دلیل فقهای شیعه روایات اهل بیت علیهم السلام است که تصریح نموده اند قطع در حد دزد به معنای جدا کردن عضو از بدن می باشد اما دلیل جریان احمد بصری چیست که آن را به معنای خراش گرفته اند؟!

اینان نفهمیدند که قطع دستی که در سوره یوسف به کار رفته در مقام مجازات کسی نبوده بلکه به خاطر از خود بی خود شدن رخ داده که طبیعتاً دست برش می خورد نه اینکه جدا شود، اما قطعی که در مورد دزد به کار رفته، در مقام مجازات است و قرآن در دو مورد دیگر که قطع را در مقام مجازات به کار برده، به معنای جدا کردن کامل آورده:

(الف) «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَلْصَلِّبَتُّكُمْ أَجْمَعِينَ». شعراء: ٤٩
این آیه در مورد مجازات ساحران توسط فرعون سخن می گوید که به جرم ایمان آوردنشان به حضرت موسی علیه السلام گفت: دست راست و پای چپتان را قطع کرده و بر درخت خرما به صلیبتان می کشم.

حال آیا به نظر احمد، کاری که فرعون با آنها کرد چه بود؟ خراش دادن دست و پایا جدا کردن آنها؟!

سأله قطعید

ب) (أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ). مائده: ۳۳
این آیه درباره مجازات محاربه سخن می گوید که یا کشته شوند یا به صلیب کشیده گردند یا یک دست و یک پای شان بر خلاف هم قطع گردد یا تبعید شوند.

حال بین سه مجازات بسیار سخت، تنبیه خراش این وسط چه می کند و کدام عاقل است که قطع را در این آیه به معنای خراش بگیرد؟!
خوب وقتی در دو مجازات، قطع دست به معنای جدا کردن عضو به کار رفته، به چه دلیلی باید مجازات قطع دست دزد را بر خلاف این دو آیه، تفسیر به خراش کنیم؟ چون در سوره یوسف که اصلاً ربطی به مجازات ندارد و موضوع آن نیز شاهد تعیین معناست به معنای برش به کار رفته !!!?
پر واضح است که این تفسیر، تنها از کسی نشأت می گیرد که هیچ اشرافی به موارد استعمال یک لفظ در کل قرآن ندارد چه برسد به اینکه حجت خدا و مفسر الهی قرآن باشد.

از طرفی، عقل همه عاقلان این را درک می کند که مجازات، برای خودداری مجرمان از ارتکاب جرم قرار داده شده و طبق همین غرض، باید مجازات متناسب با جرم و بازدارنده باشد. حال آیا در عقل احمد بصری و پیروان او مجازات خراش دادن دست دزد، در مقابل این همه دزدی بازدارندگی دارد !!!?
عجیب اینکه در متن کتاب شان اقرار کرده اند که در بسیاری از ممالک اسلامی دست دزد را جدا می کنند، اما باز هم این همه دزدی رخ می دهد، حال آیا خراش

سواله قطعید

دادن دست او بازدارنده است؟؟؟؟!!!

حال سوال من از احمد اینست که اگر یک بار دست دزد را خراش دادیم دفعه دوم چکار کنیم؟ باز هم خراش دهیم؟!!! دفعه سوم چه؟ باز هم خراش؟!!! آیا اینگونه جامعه اصلاح می شود؟!

جالب اینجاست که اینها فکر می کنند کسی قبل از آنها این حرف غلط را نزده و افتخار می کنند که این حرف جدید، دلیل حقانیت امام خیالی آنهاست، حال آنکه قبل از این جریان، افراد کم اطلاع متعددی همین بافته ذهنی را ابراز داشته اند، از جمله:

الف) عبد العلی بازرگان

امیر قیاملو | نظامیه ها | 2009-10-30

Comments 0

احکام اسلامی و مقتضیات زمانه. عبد العلی بازرگان

تأملاتی در زمینه:

احکام اسلامی و مقتضیات زمانه

سأله قطعید

وَالشَّارِقُ وَالشَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

دست مرد و زن دزد را بسزای عملشان، به عنوان عقوبتی پیشگیرانه از جانب خدا، ببرید. و خدا فرادست و فرزانه است.

پس هرکس پس از ارتکاب سرقت توبه و(با استرداد مال) اصلاح کند، خدا (به رحمت خویش بر او باز می گردد، که خدا آمرزگاری مهربان است.

آنچه در روزگار ما بحث‌انگیز و موجب انتقاد به اسلام شده است، مسئله بریدن دست می‌باشد که عملی خشن و به دور از عواطف و احساسات بشری در جوامع امروزی تلقی می‌شود. گرچه با محدودیت‌های بسیار گسترده‌ای که فقیهان با اتکاء به روایات و احادیث برای اجرای آن حکم (در ۱۹ شرط) قائل شده اند، در طول تاریخ چهارده قرن گذشته به ندرت این حکم اجرا شده است، با این حال وجود چنین مجازاتی در قرآن، به خصوص اصراربرخی حکام شرع در ایران بعد از انقلاب برای اجرای آن، حتی به رغم توصیه مقامات قضائی، موضوع داغ تر و مسئله آفرین تر شده است.

مؤمنین نیز بعضاً تعجب می‌کنند چگونه ممکن است خداوند مجازاتی چنین سنگین را، بدون آنکه مشخص کرده باشد قطع دست باید از کدام قسمت: پنجه‌ها، مچ، آرنج، و یا بازوها باشد، به طورکلی وضع کرده باشد؟! فقیهان آن را به سنت نسبت می‌دهند. در این صورت شکل اجرای آن نه امری الهی و ابدی، بلکه تابع تشخیص و مصلحت اندیشی پیامبر و رهبران دینی پس از ایشان در زمان و مکان مشخصی بوده است.

نکته دیگر این که مسئله "قطع ید" دو بار در داستان یوسف و زلیخا در قرآن آمده است، آنجا که زنان درباری عنان اختیار از کف داده و داستان خود را با مشاهده جمال نیکوی یوسف بریدند (سوره یوسف آیات ۳۱ و ۵۰). قرآن کلمه "قطع ید" را در این مورد با فعل متعدی بیان کرده است که شدت بیشتر را می‌رساند، آیا واقعا آنها داستان خود را به ناگهان قطع کردند و هیچ احساسی هم نکردند!! آیا نمی توان گفت همگی از خوردن میوه "دست برداشتند" و نشانه و علامتی از جرات بردستان آنان باقی ماند؟!؟



سأله قطعید

همچنین کلیپ زیر از عبدالعلی بازرگان در سال ۱۳۹۴ در سایت آپارات بارگزاری شده که سالها قبل از ادعای احمد بصری است.

نیز وی در فایل صوتی تفسیر قرآن بر این موضوع تاکید دارد.

ب) شخص دیگری که سالها قبل از احمد بصری، سخنی مشابه او گفته، کسی است به نام "کریم اسلامی" که این موضوع را در وبلاگ خود نوشته.

سأله قطع عید

بریدن فیزیکی دست درد حکم خدا نیست

بسیاری از ما انسانها که معتقد به خداوند و احکام او هستیم حرف خدارا نه از کتاب های او بلکه بر اساس تفکرات و ایده هایی که از خودمان ساخته ایم و با از کتاب های دیگران و تفکرات دیگر انسان ها پیروی میکنیم که در این حالت احکام خداوند و فرامین او دگرگون میگردد یکی از مسائل و احکام مهمی که در کتاب های حدیث موجود است و به گونه ای غیر از آنچه چیزی است که در کتاب خدا هست بریدن دست درد می باشد در قرآن کریم برای اینکه دست درد از کجا باید بریده شود چیزی گفته نشده است اما کسانی که معتقد به بریدن دست درد هستند بر اساس احادیث فقه و مذهبی که به آن اعتقاد دارند و وابسته ی به احکام آن فشر با مذهب میباشند پیروان هر گروه بسته به نوع مذهبی که دارند حکمی متفاوت و مختلفی نسبت به مذاهب دیگر دارند بعضی میگویند دست درد را باید از انگشتان برید و برای خود و پیروانشان دلالی دارند که هیچکدام از این دلایل از آیات قرآن نیست و در قرآن موجود نمیباشد برخی میگویند دست درد را باید از میج برید اینان هم مانند گروه قبل بسته به مذهبشان دلایل خود را برای پیروانشان دارند که هیچ یک از این دلایل در قرآن وجود ندارد بعضی دیگر میگویند دست درد را باید از آرنج قطع کرد اینان هم بسته به نوع تفکرانشان که از مذهب آنها ریشه میگیرد دلایل خود را اعلام میکنند که بار هم هیچ یک از اینها در قرآن نیست برخی دیگر بسته به مذهبی که به آن معتقداند میگویند که دست درد باید از کتف بریده شود و دلایل خودشان را دارند در حالی که هیچکدام از اینها در قرآن نیست در سوره 5 آیه 38 می فرماید که دست رن درد و مرد درد را قطع کنید

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَتْ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [المائدة : 38]

دست مرد درد و زن درد را، از دزدی ببرید (دستانشان را از دزدی ببرید و از دزدی بارشان دارید و اجازه دزدی به آنها ندهید و مانع دزدی آنها شوید) بخاطر کیفر عملی که انجام دادهاند درس عبرتی از خدا میگردند(بعنوان درد معرفی میشوند که دیگر نتوانند دزدی کنند) و خداوند توانا و حکیم است.

5 (38)

برای فهم بهتر این آیه باید ببینیم که واژه **بد** یعنی **دست** و **قطع** یعنی **بریدن** به چه معنا و مفهومی در قرآن به کار برده شده اما قبل از آن باید بدانیم که خدا حتی برای شستن دست در وضو میگوید دست را تا کجا بشویم . حال سوال اینست خدایی که برای گرفتن وضو به ما دستور میدهد که دستان خود را تا کجا بشویم چگونه ممکن است برای قطع کردن دست درد نکوید که از کجا باید قطع کنیم تا اینهمه اختلاف در رای بوجود نیاید سوره مائده آیه 6/5

سأله قطعید

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ [يوسف : 31]

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد، به سراغشان فرستاد و برای آنها پشتهی متکایی فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، چاقویی داد و در این موقع (به یوسف) گفت: وارد مجلس آنان شو هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ شمردند و (بی توجه) دستهای خود را قطع کردند و گفتند: منزه است خدا این بشر نیست این يك فرشته بزرگوار است (31)

پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر يك از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت بر آنان درآی پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دستهای خود را قطع کردند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست این جز فرشتهای بزرگوار نیست 31

می فرماید زنان مضر در حالی که در دست هر کدام از آنها چاقویی بود با دیدن یوسف دست خود را قطع نمودند قرآن دقیقاً کلمه **قطع** را در این آیه بکار میرد **فقطعن** **ایدیهن** سوال اینجاست که زنان مضر چگونه دست خود را قطع نموده اند و یا بریده اند اگر این بریدن فیزیکی است آیا این زنان بخشی از دست خود را از بدنشان جدا نمودند یا نه ؟ و اگر اینگونه است دستشان را از کجا بردند؟ و یا در آیه دیگر در همین سوره یوسف آیه 50/12 وَقَالِ الْمَلِكُ الْيُوسُفُ بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَانَ الْيَسُوفَ الْأَلْيَابِ **فقطعن** **ایدیهن** إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ [يوسف : 50] پادشاه گفت: «او را نزد من آورید!» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت: به سوگن صاحب بازگرد، و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را قطع کردند چه بود؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است.» (50)

یوسف نیز به فرستاده پادشاه دقیقاً میگوید چه بر سر آن زنان آمد که دست خود را قطع نمودند هر انسان عاقلی حتی کسانی که پیروی مذاهب مختلف در دین اسلام هستند اگر از آنها پرسیده شوند آیا این زنان دست خود را قطع کردند مثلاً دست خود را از انگشت یا از مچ یا از آرنج یا از کتف بریده اند بطوریکه دست آنها از بدنشان جدا شده باشد آنها جواب میدهند که نه اینگونه نبوده اما اگر واژه قطع به معنی بریدن و جدا کردن دست از بدن میباشد چگونه است که در اینجا پیروان مذاهب باور به جدا کردن و قطع دست زنان در سوره یوسف ندارند حال اگر ما بجواییم با توجه به آیات قرآن کلمه ی قطع دست را بر دزد حکم کنیم بر اساس قرآن باید بگوئیم که باید دست دزد را همانگونه که زنان مضر با دیدن یوسف دستشان را قطع کردند قطع کرد زیرا قرآن به ما نمی گوید که دست دزد از کجا باید قطع شود .



رساله قطعید

کامنت ذیل پست وبلاگ این شخص، نشان میدهد این مطلب سالها قبل از
ادعای احمد نوشته شده است:

امیرحسین شجاعی گفت...

دوست عزیز بنده خدا و فعاً گل کاشی از نظرات شما در این وبلاگ بسیار بهره‌مند شدم لطفاً راجه به روح هم بنویس عزیز تا استفاده کنم

۲ مهر ۱۳۹۰ ساعت ۴:۰۴

ج) مورد بعدی، پژوهش نامه‌ای است که در خصوص بررسی حد سارق در سال

۱۳۹۱ نوشته شده است:

پژوهش‌نامه فقه و حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صفحه ۵۲-۷۲

نقدی بر حکم قطع دست سارق، براساس تعمیم

نظریه‌ی مقاصد شریعت^۱

مریم خلیلی^۲

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور، واحد کرج، رشته‌ی حقوق جزا و جرم‌شناسی، کرج، ایران.
رامین پورسعید^۳
استادیار دانشگاه پیام نور، واحد هشتگرد، گروه حقوق، هشتگرد، ایران.

چکیده

برابر بند الف ماده‌ی ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی، حد سرقت در مرتبه‌ی اول قطع چهار انگشت دست راست سارق است. شاطبی بر آن بود که فهم مفسران از کتاب و سنت نباید با اغراض اصلی شارع نظیر حفظ «جان، مال، عقل، نسل و دین» معارض شده و منجر به تشییع این مقاصد گردد. برخی از فقهای معاصر، مانند ابوالقاسم گرچی با تعمیم مقاصد شارع به «عدالت» و «اصلاح جامعه» مبنایی را معرفی کردند که براساس آن، برداشت لفظ مدار از ظاهر آیه‌ی ۳۸، سوره‌ی مائده؛ یعنی قطع فیزیکی دست سارق، قابل بازنگری خواهد بود.

واژگان کلیدی: مجازات، قطع دست سارق، نظریه‌ی مقاصد شریعت، عدالت، شاطبی.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲۰، تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۳/۱۱.

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): life-dokhtaramu@yahoo.com

۳. پست الکترونیک: r.poursaeid@yahoo.com

سأله قطعید

نقدی بر حکم قطع دست سارق براساس تعمیم نظریه‌ی مقاصد شریعت / ۶۷

و- آیه‌ی شریفه‌ی: «أنتکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل و تأتون فی نادیکم المنکر» (عنکبوت، ۲)، در تفاسیر «تقطعون السبیل» را به قطع رابطه‌ی جنسی مرد با زن در اثر هم-جنس‌بازی معنا می‌کنند.

از آن‌جاکه هدف بعثت، تغییر فرهنگ جاهلی عرب بود، قرآن با استفاده از زبان می-خواست فرهنگ برتری را نشان دهد که همواره جاری و پیش‌رو باشد. آیات فوق گویای توان (گفتاری) نصوص در ایجاد معانی گوناگون هستند. سئوالی که طرف‌داران قانون مجازات اسلامی باید به آن پاسخ دهند این است که چرا با وجود آن‌که واژه‌ی «قطع» در زبان قرآن دارای معانی گوناگونی است، اصرار عجیبی در ثابت دانستن معنای «قطع» در جدا ساختن فیزیکی دست از بدن دارند؟ قطع فیزیکی دست درد، نشان‌گر فرهنگ پیش‌رو و متعالی قرآنی نیست، بلکه به دلایل تاریخی فقط جزئی از فرهنگ جاهلی بوده است. آیا درست است بگوییم هدف بعثت، ابقای فرهنگ جاهلی بوده است؟!

از سوی دیگر، طرف‌داران تفسیر مجازی آیه‌ی حد سرق می‌گویند: واژه‌ی «ید» در کاربردهای قرآنی غالباً به معنای مجازی غلبه، نصر، حفاظت، تمکن و قدرت آمده است. چرا نتوان آیه‌ی سرق را از این زاویه تفسیر کرد. چرا «قطع ایدی» را به معنای «کف ایدی»؛ یعنی «منع کردن دست دزدان از مال مردم ندانیم»؟

مشکل دیگر قانون مجازات اسلامی این است که اگر واژه‌ی «قطع» به معنای «جدا ساختن فیزیکی» باشد، پس باید قائل به نامعقول بودن معنای این آیه شد: «فلما سمعت بمکرهن ارسلت البیهن و أعنت لهن متکاً و عانت کل واحده منهن سکیناً و قالت اخرج علیهن فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشرأ ان هذا الا ملک کریم» (یوسف، ۳۱) یعنی «زمانی که (زلیخا) ملامت زنان مصری را درباره‌ی خود شنید به سراغشان فرستاد و از آن‌ها دعوت کرد، برای آنان بالش و تکیه‌گاهی گذاشت و به دست هر یک کاردی داد و در این موقع (به یوسف) گفت به مجلس این زنان درآی، چون (زنان مصری) یوسف را دیدند او را بزرگ شمرده و دست‌های خود را (به جای ترنج) بریدند و گفتند: «این (بسر) نه آدمی است، بلکه فرشته‌ای بزرگوار است». در حالی که کلمه‌ی «قطع» به باب

تفعیل رفته است که دلالت بر تشدید و تأکید دارد، مفسران در بیان تفسیر این کلمه، معنی خراشیدن و نه قطع دست را برگزیده اند؛ زیرا قطعاً زنان مصری دست‌های خود را خراشیدند و آن‌ها را از بدن جدا نساختند. از کلمه‌ی قطع در قرآن هرگز معنی جدا ساختن استنباط نمی‌شود و این خود دلیل بارزی است که منظور از قطع در قرآن بریدن و جدا کردن فیزیکی نبوده است.

سأله قطعید

نکته: اولین باری که جریان احمد بصری ادعا کرد حکم قطع دست سارق، به معنای خراش است، سال ۲۰۱۷ توسط علاء سالم در برنامه‌ای از شبکه المنقذ العالمی (شبکه رسمی جریان) می‌باشد که متن سخنانش در دو کتاب دفاع از قرآن و دفاع از رسول که در سال ۲۰۲۱ منتشر شد، آمده است.



و پاسخ هر سه نفر اینست که ما پیرو شعار خلیفه دوم مبنی بر حسبنا کتاب الله نیستیم که مدام می‌پرسید از کجای قرآن فهمیده ایم قطع در دزدی به معنای جدا شدن است؟ بلکه پیرو ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام با هم هستیم و اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان تنها مفسر آیات الهی در بیش از چهل حدیث مراد این آیه را بیان کرده‌اند. بماند که در خود قرآن نیز در آیه حد محاربه و نیز مجازات فرعون، قطع به معنای جدا کردن دست از بدن آمده و شما همگی با زرنگی، چشم از آن بر بسته و مدام آیه داستان زنان مصر را که دارای قرینه است به رخ می‌کشید. پس شما نه از قرآن درست استفاده می‌کنید و نه به سخنان اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه دارید و کسی که روشش چنین باشد جز گمراهی دستیافتی نخواهد داشت.

حدیث اول: بیان صادقی

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي كَمْ يُنْطَعُ السَّارِقُ
فَقَالَ... لَوْ قُطِعَتْ أَيْدِي السَّارِقِ فِيمَا هُوَ أَقْلُ مِنْ رُبْعِ دِينَارٍ لَأَلْفَيْتَ
عَامَةَ النَّاسِ مُقْطَعِينَ. الكافي ج ٧ ص ٢٢١-٢٢٢ ح ٦

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: در چه مقدار (دزدی دست) سارق قطع می شود؟ فرمودند:... اگر دست های سارقان در آنچه کمتر از یک چهارم دینار است قطع می شد هر آینه عموم مردم را (دست) قطع شده می دیدی. **توضیح:** در این حدیث دزدیدن مالی که کمتر از یک چهارم دینار قیمت دارد موجب حد سرقت شمرده نشده و با مبالغه می گوید اگر این قانون نبود دست عموم مردم را قطع شده می یافتی. این در حالیست که عموم مردم هر روز مرتکب دزدی نمی شدند پس اگر قطع دست به معنای خراش می بود امکان نداشت عموم مردم را به صورت دست قطع شده ببینیم چون خراش زود خوب می شود و اثری از آن باقی نمی ماند پس همه در یک زمان خراشیده نیستند بلکه اگر دستها جدا شوند آنچه امام علیه السلام فرمودند تحقق می یابد.

سأله قطعید

حدیث دوم: بیان صادقی

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ
بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْقَطْعُ مِنْ وَسْطِ
الْكُفِّ وَلَا يُقَطَّعُ إِلَّا بِهَامٍ وَإِذَا قُطِعَتِ الرَّجُلُ شُرَكَ الْعَقَبُ لَمْ يُقَطَّعْ.

الكافي ج ٧ ص ٢٢٢ ح ٢

ترجمه: امام صادق علیه السلام: قطع کردن (دست دزد) از وسط کف هست و شست و قطع نمی‌شود و زمانی که پا قطع شد پاشنه رها شده و قطع نمی‌شود.

توضیح: وسط کف جایی است که وقتی چهار انگشت را با هم خم می‌کنیم تا می‌شود و حدیث می‌گوید قطع از وسط کف هست یعنی همان چهار انگشت از مفصلشان باید قطع شوند و شست نمی‌شود. همچنین اگر برای بار دوم دزدی کرد و خواستند پای چپش را قطع کنند، باید پاشنه اش را باقی بگذارند تا بتواند با تکیه بر آن بایستد، و این بیانات فقط با قطع به معنای جدا کردن عضو سازگار است نه به معنای خراش دادن.

حدیث سوم: بیان باقری

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي نُجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُمَيِّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي السَّارِقِ إِذَا سَرَقَ

سأله قطع عید

قَطَعْتُ يَمِينَهُ وَإِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى قَطَعْتُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى ثُمَّ إِذَا سَرَقَ
مَرَّةً أُخْرَى سَجَنَتْهُ وَتَرَكْتُ رِجْلَهُ الْيُمْنَى يَمْشِي عَلَيْهَا إِلَى الْغَائِطِ وَ
يَدَهُ الْيُسْرَى يَأْكُلُ بِهَا وَيَسْتَنْجِي بِهَا وَقَالَ إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنَ اللَّهِ
أَنْ أَتْرَكَهُ لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ وَ لَكِنِّي أَسْجُنُهُ حَتَّى يَمُوتَ فِي السَّجْنِ وَ
قَالَ مَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ سَارِقٍ بَعْدَ يَدِهِ وَ رِجْلِهِ. الكافي ج ٧

ص ۲۲۲-۲۲۳ ح ۴

ترجمه: محمد بن قیس گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مومنان درباره دزد
اینگونه قضاوت نمود که چون دزدی کند، دست راستش را قطع می‌کنم و چون
بار دیگر دزدی کند، پای چپش را قطع می‌کنم. سپس اگر بار دیگر دزدی کند،
او را زندانی می‌نمایم و پای راستش را رها کنم تا با آن به دستشویی رود و دست
چپش را واگذارم تا با آن غذا بخورد و با آن طهارت بگیرد. و فرمود: به راستی من از
خداوند شرم می‌کنم او را به گونه‌ای رها کنم که نتواند از چیزی استفاده نماید...
و فرمود: رسول خدا بعد از دست و پای سارق، چیزی از او را قطع نکرد.

توضیح: روایت فرموده وقتی دست راست دزد قطع شد در مرحله سوم دزدی،
دست چپش برای خوردن غذا و طهارت گرفتن باقی گذاشته می‌شود و این یعنی
دست راستش از بدن جدا شده نه اینکه خراشیده شده. همچنین می‌گوید وقتی
در مرحله دوم پایش چپش قطع شد و باز دزدی کرد پای راستش قطع نمی‌شود تا
بتواند راه برود، و این نیز یعنی پای چپ وی از تن جدا شده و الا خراش که مانع
راه رفتن نیست و تازه پس از چند روز خوب می‌شود. نیز می‌گوید اگر دست چپ

سأله قطعید

و پای راستش هم در مرحله سوم و چهارم دزدی قطع شود دیگر نمی تواند از چیزی استفاده کند چون نه دستی دارد و نه پایی و این نیز کاملاً در این صریح است که قطع در حد دزدی به معنای جدا کردن عضو از بدن است نه خراش دادن آن.

حدیث چهارم: بیان صادقی

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ
عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ: إِذَا أُخِذَ السَّارِقُ فُطِعَتْ يَدُهُ
مِنْ وَسْطِ الْكَفِّ فَإِنْ عَادَ فُطِعَتْ رِجْلُهُ مِنْ وَسْطِ الْقَدَمِ فَإِنْ عَادَ
اسْتُودِعَ السِّجْنَ فَإِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قُتِلَ. الكافي ج ۷ ص ۲۲۳ ح ۸

ترجمه: امام صادق علیه السلام: زمانیکه دزد گرفته شود دستش از وسط کف قطع می شود و اگر تکرار کرد پایش از وسط قدم قطع می گردد....

توضیح: وسط کف جایی است که وقتی چهار انگشت را با هم خم می کنیم خط می افتد و حدیث می گوید قطع از وسط کف هست یعنی همان چهار انگشت از مفصلشان باید قطع شوند و شست قطع نمی شود. وسط قدم قسمت برآمدگی پاست طوریکه پس از قطع، پاشنه باقی بماند و با این تفصیل، قطع در حد دزدی، به معنای جدا کردن عضو هست نه خراش دادن.

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۱۸ ح ۱۰۵، تهذیب الأحکام ج ۱۰ ص ۱۰۳ ح ۷ از طریق دیگری از همان راوی.

سأله قطعید

حدیث پنجم: بیان کاظمی

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ
إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: تُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ وَيُتْرَكُ
إِيْهَامُهُ وَصَدْرُ رَاحَتِهِ وَتُقَطَّعُ رِجْلُهُ وَتُشْرَكُ لَهُ عَقِبُهُ يَمْنَى عَلَيْهَا.
الكافي ج ٧ ص ٢٢٤ ح ١٣

ترجمه: امام کاظم علیه السلام: دست دزد قطع می شود و شست او و ابتدای کفش رها می شود و پای او قطع می شود و برایش پاشنه وی رها می شود تا بر آن راه رود.
توضیح: کاملاً مشخص است که در این روایت، قطعی که روی دست راست و پای چپ انجام می شود به معنای جدا کردن از جسم است و الا باقی گذاشتن کف و شست دست و پاشنه پا که بتواند با آن راه رود چه معنایی دارد؟

حدیث ششم: بیان صادقی

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُثْمَانَ
بْنِ عِيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اتَى أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع بِرِجَالٍ قَدْ سَرَقُوا فَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الَّذِي
بَانَ مِنْ أَجْسَادِكُمْ قَدْ وَصَلَ إِلَى النَّارِ فَإِنْ تَتُوبُوا تَجْرُوهَا وَ
إِنْ لَمْ تَتُوبُوا تَجْرُوكُمْ. الكافي ج ٧ ص ٢٢٤-٢٢٥ ح ١٤

١. علل الشرائع ج ٢ ص ٥٣٧، ٥، تهذيب الأحكام ج ١٥ ص ١٥٣ ح ١٦

سأله قطعید

ترجمه: سماعه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چند مرد نزد امیر المومنین آورده شدند که دزدی کرده بودند و ایشان دست‌های آنها را قطع کرد سپس فرمود: آنچه از جسدهای تان جدا شد به آتش (جهنم) رسید، پس اگر توبه کنید آنها را (به سمت خود) می‌کشید و اگر توبه نکنید آن دستها شما را (به سمت خود) خواهند کشید.

توضیح: در این حدیث به صراحت بیان می‌کند که دستها از بدن آن دزدها جدا گشت و بین آنها و صاحبان شان جدایی افتاده و بسته به عملکردشان در آینده یک کدام، دیگری را به سمت خود خواهد کشید، و این جای هیچ توجیهی نسبت به خراش معنا کردن کلمه قطع باقی نمی‌گذارد.

حدیث هفتم: بیان صادقی

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ
الدَّيْلَمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع قَالَ: أُنِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِقَوْمٍ لُصُوصٍ قَدْ سَرَقُوا فَتَقَطَعَ أَيْدِيهِمْ
مِنْ نِصْفِ الْكَفِّ وَ تَرَكَ الْإِيهَامَ وَ لَمْ يَقْطَعْهَا وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا
دَارَ الصِّيَافَةِ وَ أَمَرَ بِأَيْدِيهِمْ أَنْ تُعَالَجَ فَأَطَعَهُمُ السَّمْنُ وَ الْعَسَلُ
وَ اللَّحْمَ حَتَّى بَرَّءُوا فَدَعَاهُمْ وَ قَالَ يَا هَوْلَاءِ إِنْ أَيْدِيكُمْ قَدْ سَبَقَتْ
إِلَى النَّارِ فَإِنْ تُبْنُمْ وَ عَلِمَ اللَّهُ مِنْكُمْ صِدْقَ النَّبِيِّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
وَ جَرَزْتُمْ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنْ لَمْ تُقْلِعُوا وَ لَمْ تَنْتَهُوا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

سأله قطع عید

جَزَّئِكُمْ أُنْدِيكُمْ إِلَى النَّارِ. الكافي ج ۷ ص ۲۶۶ ح ۳۱

ترجمه: محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: عده‌ای دزد نزد امیر المومنین آورده شدند که دزدی کرده بودند و دستهای شان را از وسط کف قطع نمود و شست را رها کرد و آن را قطع نکرد و دستور داد آنها وارد دار الضیافه شوند و امر کرد دستهای شان معالجه گردد و به آنها روغن حیوانی و عسل و گوشت خوراند تا خوب شدند و فرمود: ای افراد، یقیناً دست‌های شما به آتش سبقت گرفت پس اگر توبه کنید و خداوند از شما راست بودن نیت را بداند به سوی شما توبه می‌کند و شما دست‌های تان را به سوی بهشت می‌کشید و اگر روپرنگردانید و از آنچه بر آن بوده اید دست بردارید دست‌های تان شما را به سمت آتش می‌کشند.

توضیح: این حدیث در صراحت داشتن مشابه روایت ششم است بلکه از آن هم صریح‌تر می‌باشد زیرا می‌گوید حضرت آنها را به دار الضیافه بردند و دستور دادند دستهای شان را معالجه کنند، در حالیکه دست خراش داده شده نیازی به معالجه ندارد اما دست جدا شده نیازمند پانسمان و جلوگیری از خونریزی است. نیز می‌گوید حضرت به آنها روغن حیوانی و عسل و گوشت می‌خوراندند تا آنها خوب شدند، حال آنکه دست خراش داده شده کاریش نیست که نیاز به اینگونه تقویتی‌ها داشته باشد و این کارها برای التیام پیدا کردن جراحی است که ناشی از جدا شدن عضو می‌باشد.

۱. تهذیب الأحكام ج ۱۰ ص ۱۲۶-۱۲۷ ح ۱۱۹

سأله قطع عید

حدیث هشتم: بیان علوی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَبْدِي إِذَا سَرَقْتَنِي لَمْ أَقْطَعْهُ وَ عَبْدِي
إِذَا سَرَقَ غَيْرِي قَطَعْتُهُ وَ عَبْدُ الْإِمَارَةِ إِذَا سَرَقَ لَمْ أَقْطَعْهُ لِأَنَّهُ فِيَّ.

الكافي ج ٧ ص ٢٣٧ ح ٢٠

ترجمه: امام صادق علیه السلام: امیر المومنین فرمود: ... و عبد متعلق به حکومت اگر
دزدی کرد دستش را قطع نمی‌کنم چون آن فیء (اموال خدا) است.

توضیح: در این حدیث علت عدم قطع کردن دست برده‌ی سارق‌ی که خودش
جزو بیت المال بوده این عنوان شده که چون خودش از اموال خداست، و دلیلش
این هست که به واسطه قطع کردن دست او از قیمتش کاسته می‌شود و ضرر بیشتری
به بیت المال وارد می‌گردد. و این بیان تنها با قطع به معنای جدا شدن دست از
بدن معنا پیدا می‌کند نه خراش دادن دست که هیچ از قیمت برده کم نمی‌کند.

حدیث نهم: بیان علوی

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِزْدَاسٍ عَنْ
سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيْرَةَ قَالَ:
مَرَرْتُ بِحَبَشِيٍّ وَ هُوَ يَسْتَسْقِي بِأَيْدِيَّتِهِ وَإِذَا هُوَ أَقْطَعُ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ

١. لأن فيه زيادة إضرار. مرآة العقول ج ١٦ ص ٢١

سأله قطعید

فَقَطَعَكَ فَقَالَ فَطَعَنِي خَيْرُ النَّاسِ إِنَّا أَخَذْنَا فِي سَرِقَةٍ وَنَحْنُ مَمْنُونَةٌ
نَمَرٍ فَذَهَبَ بِنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَقْرَزَنَا بِالسَّرِقَةِ فَقَالَ لَنَا
تَعْرِفُونَ أَنَّهُا حَرَامٌ قُلْنَا نَعَمْ فَأَمَرَ بِنَا فَقَطَعَتْ أَصَابِعَنَا مِنَ الرَّاحَةِ
وَ خَلِيَتْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ أَمَرَ بِنَا فَخَبَسْنَا فِي بَيْتٍ يُطْعَمُنَا فِيهِ السَّمَنَ
وَ الْعَسَلَ حَتَّى بَرَأَتْ أَيْدِينَا ثُمَّ أَمَرَ بِنَا فَأَخْرَجَنَا وَ كَسَانَا فَأَحْسَنَ
كِسْوَتَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا إِنْ تَتُوبُوا وَ تَصَلُّحُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ يُلْحِقُكُمْ
اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَ إِنْ لَا تَفْعَلُوا يُلْحِقُكُمْ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ فِي النَّارِ.

الکافی ج ۷ ص ۲۶۴ ح ۲۲

ترجمه: حارث بن حصیره گوید: به مردی حبشی برخوردیم که در مدینه سقایی می‌کرد و ناگهان دیدم دستش قطع شده. به او گفتم: چه کسی (دست) تو را قطع کرده؟ گفت: بهترین مردم (دست) من را قطع نموده است؛ ما هشت نفر بودیم که در سرقتی دستگیر شدیم، ما نزد علی بن ابی طالب برده شدیم و ما به سرقت اقرار کردیم. او به ما فرمود: آیا می‌دانید دزدی حرام است؟ گفتیم: آری. آن حضرت در مورد ما دستور داد و انگشتان ما از کف دست قطع شد و شست رها گشت. سپس در مورد ما دستور داد و ما در اتاقی حبس شدیم که در آن به ما روغن حیوانی و عسل می‌خوراند تا دست‌های ما بهبودی یافت. سپس در مورد ما دستور داد و ما از اتاق بیرون آورده شدیم و بر ما لباس نو پوشاند و لباس‌های ما را خوب قرار داد سپس به ما فرمود: اگر توبه کنید و صالح شوید این برای تان خیر است خداوند شما را در بهشت به دست‌های تان ملحق می‌نماید و اگر این کار را انجام ندهید

سأله قطعید

خداوند شما را در آتش به دست‌های تان ملحق می‌کند.

توضیح: این روایت تصریح می‌کند که مردی را دیدم دستش قطع شده بود، در حالیکه اگر خراش داده بودند که بعد از سالها اصلاً کسی متوجه نمی‌شد. همچنین می‌گوید: امیر المومنین علیه السلام به خاطر حد دزدی، انگشتان دزدها را از کف دست قطع کردند و شست را باقی گذاشتند و سپس برای بهبودی دست آنها مدتی ایشان را نگه داشته و روغن حیوانی و عسل خوراندند تا دستها خوب شوند و فرمودند این دست‌های جدا شده در آتش هستند و اگر انسان‌های خوبی شوید این دستها در بهشت به شما می‌رسند و اگر بد باشید در جهنم به شما می‌رسند. و تک تک این جملات با قطع به معنای جدا شدن عضو معنا دارد نه خراش دادن دست‌ها.

حدیث دهم: بیان باقری

وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ سَرَقَ فُقِطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى ثُمَّ سَرَقَ فُقِطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى ثُمَّ سَرَقَ الثَّالِثَةَ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُحْلِدُهُ فِي السِّجْنِ وَيَقُولُ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَدْعُهُ بِلَا يَدٍ يَسْتَنْظِفُ بِهَا وَلَا رِجْلٍ يَمْشِي بِهَا إِلَى حَاجَتِهِ قَالَ وَكَانَ إِذَا قَطَعَ الْيَدَ قَطَعَهَا دُونَ الْمَفْصِلِ وَإِذَا قَطَعَ الرَّجْلَ قَطَعَهَا مِنَ الْكَعْبِ قَالَ وَكَانَ لَا يَبْرِي أَنْ يُعْفَى عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْحُدُودِ. الفقيه ج ۴ ص ۶۴-۶۵ ح ۵۱۱۵

۱. شبیه به همین مضمون با سند دیگری از زراره نقل شده است: الکافی ج ۷ ص ۲۲۲ ح ۴، و نیز تفسیر العیاشی ج ۱

سأله قطعید

ترجمه: زراره گوید: امام باقر علیه السلام در مورد مردی که دزدی کرد و دست راست او قطع شد، باز دزدی کرد پای چپ او قطع شد، بار سوم دزدی کرد فرمود: امیر مومنان چنین کسی را حبس ابد می کرد و می فرمود: من از پروردگارم شرم دارم که او را بدون دستی که با آن خود را نظافت کند و پاییی که با آن به سمت حاجتش رود رها کنم، امام باقر فرمود: آن حضرت هرگاه دست دزد را قطع می نمود آن را از پایین مفصل قطع می کرد، و چون پا را قطع می نمود از کعب جدا قطع می نمود....

توضیح: روایت می گوید خجالت می کشم از دزدی که دست راست و پای چپش قطع شده در مرحله سوم دست یا پاییی قطع شود زیرا در این صورت دیگر دستی برای نظافت کردن و پاییی برای راه رفتن ندارد.

این بیان کاملاً صراحت دارد قطعی که دو بار بر روی آن دزد انجام شده، جدا کردن قسمتی از دست و پا بوده به گونه ای که الآن فقط دست چپ و پای راست دارد؛ قطعاً اگر منظورش از قطع، خراش دادن بود چنین سخنی بی معنا بود چون دزد با خراش خوردن دست و پایش باز هم دست و پا دارد و بار سوم که هیچ سی بار دیگر هم دست و پایش را خراش دهند دستش از نظافت و پایش از راه رفتن باز نمی ماند.

حدیث یازدهم: بیان صادقی

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

ص ۳۱۸ ح ۱۰۴

سأله قطع يد

قُلْتُ لَهُ أَحْبَبْنِي عَنِ السَّارِقِ لِمَ تُفْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنَى وَرِجْلُهُ الْبُسْرَى
وَلَا تُفْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنَى وَرِجْلُهُ الْيُمْنَى فَقَالَ مَا أَحْسَنَ مَا سَأَلْتَ إِذَا
فُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَرِجْلُهُ الْيُمْنَى سَقَطَ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ وَ لَمْ
يَقْدِرْ عَلَى الْقِيَامِ وَإِذَا فُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَرِجْلُهُ الْبُسْرَى اعْتَدَلَ وَ
اسْتَوَى قَائِمًا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يَقُومُ وَقَدْ فُطِعَتْ رِجْلُهُ
قَالَ إِنَّ الْفُطْعَ لَيْسَ مِنْ حَيْثُ رَأَيْتَ تُفْطَعُ إِنَّمَا تُفْطَعُ الرِّجْلُ مِنَ
الْكَعْبِ وَيُتْرَكُ لَهُ مِنْ قَدَمِهِ مَا يَقُومُ عَلَيْهِ يُصَلِّي وَيَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ
وَجَلَّ قُلْتُ فَمِنْ أَيْنَ تُفْطَعُ الْيَدُ قَالَ تُفْطَعُ الْأَرْبَعُ الْأَصَابِعِ وَيُتْرَكُ
لَهُ الْإِبْهَامُ يَتَعَمَّدُ عَلَيْهَا فِي الصَّلَاةِ يَغْسِلُ بِهَا وَجْهَهُ لِلصَّلَاةِ الْفَقِيه

ج ٤ ص ٦٩ ح ٥١٢٧

ترجمه: عبد الله بن هلال گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: به من از سارق خبر
دهید چرا دست راستش و پای چپش قطع می شود و دست راست و پای راستش
قطع نمی شود؟

فرمودند: چقدر آنچه سوال کردی خوبست. اگر دست راستش و پای راستش
قطع شود بر طرف چپش می افتد و قادر بر ایستادن نیست ولی زمانی که دست
راستش و پای چپش قطع شود متعادل گشته و از نظر ایستادن، راست است. گفتم:
فدایت شوم چگونه می ایستد در حالیکه پایش قطع شده؟ فرمود: قطع از آنجا که

١. الغرض أنه إذا قطعنا من جانب واحد لا يقدر المقطوع العضوين على القيام مستويا لان الغالب فيهم الاعتماد على
العصا أو على العضو الصحيح فإذا قطع يده اليمنى ورجله اليمنى لم يتمكن من القيام الا بمشقة شديدة.

٢. الكافي ج ٧ ص ٢٥ ح ١٧

سأله قطعید

تو گمان کردی قطع می شود نیست، پا فقط از برآمدگی روی پا قطع می شود و برای سارق از قدمش به قدری که بر آن بایستد نماز بخواند و خدای عزیز و جلیل را عبادت کند رها می شود، گفتم: پس دست از کجا قطع می شود؟ فرمود: چهار انگشت قطع می گردد و شست برای او رها می شود تا در نماز بر آن تکیه کند و با آن صورتش را برای نماز بشوید.

توضیح: این روایت دو بخش دارد.

در بخش اول درباره حد دزدی سخن می گوید که در مرتبه اول دست راست دزد قطع می شود و در مرتبه دوم پای چپ قطع می گردد و راوی می پرسد چرا هر دو از راست قطع نمی شود؟ توضیحی که امام علیه السلام در این باره می دهند هیچ سختی با قطع به معنای خراش ندارد و فقط با قطع به معنای جدا کردن عضو سازگار است. امام علیه السلام می فرمایند: اگر هر دو از یک طرف قطع شود نمی تواند (هنگامی که می خواهد از حالت نشسته بلند شود) درست بایستد و به طرف دیگر می افتد. در بخش دوم، درباره اندازه قطع سخن گفته اند که دست و پا باید از کجا قطع شود و این صحبت نیز کاملاً در قطع به معنای جدا شدن عضو صراحت دارد. زیرا راوی می پرسد: وقتی پایش قطع شده که اصلاً نمی تواند بایستد حال چه هر دو از یک طرف قطع شود و چه یکی از راست و دیگری از چپ.

و امام علیه السلام پاسخ می دهند: کل پا که قطع نمی شود بلکه پاشنه را باقی می گذارند تا بتواند برای نماز بایستد و عبادت کند. همچنین دست را از مفصل قطع نمی کنند بلکه چهار انگشت قطع گشته و شست برای شستن صورت در وضو باقی گذاشته

سأله قطعید

می شود.

به نظر شما آیا قطع به معنای خراش با این تصریحات واضح سازگار است؟!

حدیث دوازدهم: بیان صادقی

رَوَى ذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ
يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا أَقْرَأَ الْمَمْلُوكُ عَلَى نَفْسِهِ
بِالسَّرْقَةِ لَمْ يُقَطَّعْ وَإِنْ شَهِدَ عَلَيْهِ شَاهِدَانِ قُطِعَ. الفقيه ج ۴ ص ۷۰

ح ۵۱۳۰

ترجمه: امام صادق علیه السلام: زمانیکه برده بر ضد خودش اقرار به دزدی کند (دستش) قطع نمی شود و اگر علیه او دو شاهد گواهی دهند قطع می شود.
توضیح: تنها توجهی که برای این تفاوت می توان بیان کرد این است که چون قطع به معنای جدا کردن عضو از بدن هست و برده ای که عضوی کم دارد از قیمتش کاسته می شود و به صاحبش ضرر مالی می رسد به اقرار او علیه خودش اعتنا نمی گردد و الا اگر قطع به معنای خراش بود هیچ توجهی برای این تفاوت وجود نداشت.

حدیث سیزدهم: بیان صادقی

يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّهْمَنِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ بَعْضِ
أَصْحَابِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا سَرَقَ الرَّجُلُ وَ يَدُهُ الْيُسْرَى

سأله قطعید

شَلَاءٌ لَمْ تُقَطَّعْ يَمِينُهُ وَلَا رِجْلُهُ وَإِنْ كَانَ أَشَلَّ ثُمَّ قَطَّعَ يَدَ رَجُلٍ فَصَّ
مِنْهُ يَعْنِي لَا يُقَطَّعُ بِالسَّرْقَةِ وَ لَكِنْ يُقَطَّعُ فِي الْقِصَاصِ . تهذيب

الأحكام ج ١٠ ص ١٠٨ ح ٣٧

ترجمه: امام صادق عليه السلام: زمانیکه مرد سرقت کند و دست چپش شل باشد دست راستش و پایش قطع نمی شود و اگر شل باشد و دست مردی را قطع کند از او قصاص گرفته می شود یعنی به خاطر دزدی قطع نمی شود ولی در قصاص قطع می شود.

توضیح: در این حدیث عدم اجرای حد دزدی بر مرد شل تنها از این جهت قابل توجه است که قطع به معنای جدا کردن عضو از بدن باشد زیرا دست چپش که شل هست و اگر دست راستش را هم جدا کنند دیگر دستی برای انجام کارهایش ندارد. در حالیکه اگر قطع به معنای خراش دادن باشد شل بودن دست چپ هیچ مانعی از خراش دست راست ایجاد نمی کند. بماند که در این حدیث قطع برای دزدی و قطع برای قصاص در یک ردیف و با یک چینش به کار رفته اند حال آنکه قطع در قصاص به معنای جدا کردن عضو استفاده شده که می رساند در قطع برای دزدی نیز به همین معناست و الا باید نشانه ای بر این تفاوت بیان می کردند.

حدیث چهاردهم: بیان صادقی

عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ

سأله قطعید

السَّارِقُ يَسْرِقُ فُتُقَطَّعُ يَدُهُ ثُمَّ يَسْرِقُ فُتُقَطَّعُ رِجْلُهُ ثُمَّ يَسْرِقُ هَلْ عَلَيْهِ قَطْعٌ فَقَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَضَى قَبْلَ أَنْ يَقُطَّعَ أَكْثَرَ مِنْ يَدٍ وَرِجْلٍ وَكَانَ عَلِيٌّ ع يَقُولُ إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنْ رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ لَهُ يَدًا يَسْتَنْجِي بِهَا أَوْ رِجْلًا يَمْشِي عَلَيْهَا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَطَّعَتْ يَدُهُ أَلْيَسْرَى فِي قِصَاصٍ فَسَرَقَ مَا يُصْنَعُ بِهِ قَالَ فَقَالَ لَا يُقَطَّعُ وَلَا يُشْرَكُ بِغَيْرِ سَاقٍ قَالَ قُلْتُ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قَطَّعَتْ يَدُهُ أَلْيَمْنَى فِي قِصَاصٍ ثُمَّ قَطَّعَ يَدَ رَجُلٍ أُيَقْتَصُّ مِنْهُ أَمْ لَا فَقَالَ إِنَّمَا يُشْرَكُ فِي حَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمَّا فِي حُقُوقِ النَّاسِ فَيُقْتَصُّ مِنْهُ فِي الْأَرْبَعِ جَمِيعًا. تهذيب الأحكام ج ١٠ ص ١٠٨ ح ٣٨

ترجمه: عبد الرحمان بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دزدی پرسیدم که سرقت می کند و دستش قطع می شود باز سرقت می کند و پایش قطع می شود باز سرقت می کند آیا بر او قطع هست؟ فرمودند: ... علی می فرمود: من از پروردگارم حیا می کنم اینکه برایش دستی نگذارم با آن طهارت بگیرد یا پایی که بر آن راه برود. به ایشان گفتم: اگر مردی دست چپش در قصاص قطع شده و سرقت کرده با او چکار شود؟ فرمود: دست (دیگر)ش قطع نمی شود ولی بدون شدت رها نمی گردد...

توضیح: در این حدیث تصریح شده که اگر بعد از قطع دست راست و پای چپ سارق در دو دزدی، بخواهند برای بار سوم دست یا پایی از او قطع کنند دیگر دستی برای طهارت گرفتن یا پایی برای راه رفتن ندارد و این بیان به روشنی

سأله قطعید

می‌رساند که در دو مرحله قبلی دست راست و پای چپ او از تنش جدا شده و
ابتداً با خراش دادن دست و پا سازگاری ندارد.
همچنین می‌گوید: کسی که دست چپش به خاطر قصاص قطع شده اگر دزدی
کند نباید دست راستش قطع شود، و علت ترک حد بر او تنها از این جهت قابل
توجیه است که در حد دزدی باید دست از بدن جدا شود و چون قبلاً یک دستش
جدا شده، کلاً بدون دست می‌شود و الا خراش دادن دست راست او چه اشکالی
نسبت به نداشتن دست چپش دارد.

حدیث پانزدهم: بیان صادقی

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ
جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِ أَنْ شَابَا أَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَقَرَّ
عِنْدَهُ بِالسَّرِقَةِ قَالَ فَقَالَ لَهُ ع إِنِّي أَرَاكَ شَابَاً لَا بَأْسَ بِهَيْئَتِكَ فَهَلْ
تَفَرَأُ شَيْئاً مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ سُورَةَ الْبَقَرَةِ فَقَالَ فَقَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ
لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ قَالَ وَإِنَّمَا مَنَعَهُ أَنْ يَقْطَعَهُ لِأَنَّهُ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ.

تهذیب الأحكام ج ۱۰ ص ۱۲۷ ح ۱۲۳

ترجمه: امام صادق علیه السلام: جوانی پیش امیر المومنین آمد و نزد او اقرار به سرقت
نمود، حضرت به وی فرمود: من تو را جوانی می‌بینم که اشکالی در هیئت تو نیست
آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله سوره بقره، فرمود: من دستت را برای سوره
بقره هدیه دادم، و تنها چیزی که او را مانع شد تا (دست) وی را قطع کند این بود

سأله قطعید

که علیه وی شاهی برپا نشد.

توضیح: در این حدیث نیز قطع نمی‌تواند به معنای خراش دادن باشد زیرا هدیه دادن دست تنها در صورتی معنا پیدا می‌کند که قرار بوده آن را از دست بدهد یعنی از تنش جدا شود.

حدیث شانزدهم: بیان صادقی

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع بِقَوْمٍ سُرَاقٍ قَدْ قَامَتْ عَلَيْهِمُ الْبَيْئَةُ وَأَقْرَبُوا قَالَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ قَالَ يَا قَنْبَرُ ضُمَّهُمْ إِلَيْكَ فِدَاؤِ كُلُّوهُمْمْ وَأَحْسِنِ الْقِيَامَ عَلَيْهِمْ فَإِذَا بَرَّوْا فَأَعْلِمْنِي فَلَمَّا بَرَّوْا أَتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَقَمْتَ عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ قَدْ بَرَأَتْ جِرَاحَتَهُمْ قَالَ أَذْهَبَ فَأَكْسُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَوْبَيْنِ وَائْتِنِي بِهِمْ قَالَ فَكَسَاهُمْ ثَوْبَيْنِ ثَوْبَيْنِ فَأَتَى بِهِمْ فِي أَحْسَنِ هَيْئَةٍ مُتَرَدِّدِينَ مُشْتَمِلِينَ كَأَنَّهُمْ قَوْمٌ مُحْرَمُونَ فَسُئِلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامًا فَأَقْبَلَ عَلَى الْأَرْضِ يَنْكُتُهَا بِإِصْبَعِهِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ اكْشِفُوا أَيْدِيَكُمْ ثُمَّ قَالَ اذْفَعُوا إِلَى السَّمَاءِ فَقُولُوا اللَّهُمَّ إِنَّ عَابِيًا قَطَعْنَا فَفَعَلُوا فَقَالَ اللَّهُمَّ عَلَى كِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ يَا هَؤُلَاءِ إِنْ تُبْتُمْ اسْتَلَمْتُ أَيْدِيَكُمْ وَالْإِلَّا تَتُوبُوا

سأله قطعید

أَلْحَقْتُمْ بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا قَنْبَرُ خَلِّ سَبِيلَهُمْ وَاعْطِ كُلَّ وَاحِدٍ
مِنْهُمْ مَا يَكْفِيهِ إِلَى بَلَدِهِ. تهذيب الأحكام ج ۱۰ ص ۱۲۷-

۱۲۸ ح ۱۲۶

ترجمه: امام صادق علیه السلام: عده‌ای دزد نزد امیر المومنین آورده شدند که بر ایشان شاهد برپا شده و خود اقرار کرده بودند فرمود: پس دست‌های شان را قطع کرد سپس فرمود: ای قنبر جراحات‌های ایشان را مداوا کن و مراقبت از آنها را نیکو انجام بده و چون خوب شدند به من اطلاع بده، چون آنها خوب شدند نزد حضرت آمد و گفت: ای امیر المومنین جماعتی که حدها را بر آنها انجام دادید جراحات‌های شان خوب شده، فرمود: ... ای جماعت اگر توبه کنید دست‌های تان را دریافت خواهید کرد و اگر توبه نکنید به دست‌های تان ملحق خواهید شد...

توضیح: در این حدیث به صراحت می‌فرماید با وجود توبه دست‌های تان را دریافت خواهید کرد و این در صورتی معنا دارد که دست‌ها از آنها جدا شده باشد، همچنین تصریح می‌کند که اگر توبه نکنید به دست‌های تان ملحق خواهید شد و این نیز هیچ ارتباطی با خراش خوردن دست‌ها ندارد و فقط این معنا را دارد که دست‌ها از آنها جدا شده‌اند، نیز می‌فرماید مدتی از آنها پرستاری شد تا دست‌های شان خوب گشت در حالیکه خوب شدن خراش نه پرستاری می‌خواهد و نه زمانبر است.

حدیث هفدهم: بیان علوی

قال: وكتب إلينا أبو محمد يذكر عن ابن أبي عمر عن إبراهيم بن عبد الحميد عن عامة أصحابه يرفعه إلى أمير المؤمنين ع أنه كان إذا قطع يد السارق ترك له الإبهام والراحة، ف قيل له: يا أمير المؤمنين تركت عامة يده قال: فقال لهم فإن تاب فبأى شيء يتوضأ لأن الله يقول: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ... عَفُورٌ رَحِيمٌ». تفسير العياشي ج ١ ص ٣١٨ ح ١٠٣

ترجمه: امیر المومنین زمانیکه دست دزد را قطع می کرد شست و کف دست را برای او رها می گذاشت، به ایشان گفته شد: ای امیر مومنان بیشتر دستش را رها کردی، به آنها فرمود: خوب اگر توبه کرد با چه چیز وضو بگیرد زیرا خداوند می فرماید: «... زیرا خدا... بسیار بخشنده و مهربان».

توضیح: این حدیث به صراحت، قطع کردن دست دزد را به معنای جدا کردن عضو به کار برده و تصریح نموده برای دزد شست و کف دستش را باقی می گذاشتند تا بتواند وضو بگیرد.

حدیث هجدهم: بیان صادقی

عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي أنه أتى

سأله قطعید

بسارق فقطع یده، ثم أتى به مرة أخرى فقطع رجله اليسرى، ثم أوتى به ثالثة، فقال: إني لأستحي من ربى أن لأدع له يدا يأكل بها و يشرب بها و يستنجدى بها، و رجلا يمشى عليها فجلده و استودعه السجن، و أنفق عليه من بيت المال. تفسير العياشى ج ١ ص ٣١٩ ح ١٠٦

ترجمه: امام صادق از پدرشان عليه السلام: دزدی نزد علی آورده شد و دستش را قطع کرد، سپس بار دیگری آورده شد و پای چپش را قطع نمود، سپس بار سوم آورده شد که فرمود: من از پروردگارم حیا دارم برای او دستی نگذارم که با آن بخورد و با آن بنوشد و با آن طهارت بگیرد، و پایى نگذارم که بر آن راه رود...
توضیح: در این حدیث کاملاً مشخص است قطع به معنای جدا کردن دست و پا از بدن به کار رفته، برای همین در بار سوم می فرمایند اگر دست دیگرش را قطع کنم دیگر دستی برای انجام کارهایش ندارد و اگر پای دیگرش را قطع کنم دیگر پایى برای راه رفتن ندارد، حال آنکه اگر قطع به معنای خراش دادن می بود دست و پایش سر جایش باقی بوده و این تعلیل بی معنی و پوچ بود.

حدیث نوزدهم: بیان جوادى

فقال ما تقول في هذا يا با جعفر... فإن القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيتترك الكف قال: و ما الحجّة في ذلك قال: قول رسول الله ع السجود على سبعة أعضاء الوجه و اليدين و

سؤال قطع ید

الركبتين و الرجلين، فإذا قطعت يده من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، وقال الله تبارك و تعالی: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» یعنی به هذه الأعضاء السبعة التي يسجد عليها «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، و ما كان لله لم يقطع قال: فأعجب المعتصم ذلك و أمر بقطع ید السارق من مفصل الأصابع دون الكف. تفسیر العیاشی

ج ۱ ص ۳۱۹-۳۲۰ ح ۱۰۳

ترجمه: معتصم از امام جواد علیه السلام پرسید: دست سارق باید از کجا قطع شود؟ فرمود: قطع از مفصل آخر انگشتان واجب است و کف دست رها می شود. گفت: دلیل این مطلب چیست؟ فرمود: سخن رسول خداست که فرمود: سجده بر هفت عضو است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا. بنابراین اگر دستش از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برایش باقی نمی ماند که بر آن سجده کند و خدای تبارک و تعالی می فرماید: «و اینکه مساجد برای خداست» یعنی این اعضای هفتگانه ای که بر آن ها سجده می کند «پس هیچ کس را با خدا نخوانید»، و آنچه برای خداست قطع نمی شود. معتصم از این جواب به شگفت آمد و به قطع کردن دست سارق از مفصل انگشتان بدون کف دست دستور داد.

توضیح: این حدیث بسیار صریح، جای هیچ شک و شبهه و تردیدی باقی نمی گذارد که حد دزدی، جدا کردن انگشتان از بدن دزد است نه خراش دادن دست و پای او.

ممکن است اتباع احمد در انکار این روایت بگویند اگر مساجد برای خداست

سأله قطعید

و نباید قطع شود چطور حد دزدی برای بار دوم، قطع پاست در صورتی که آن نیز مانند کف دست جزو مواضع سجده هست.

در پاسخ می توان گفت: حکم قطع انگشتان، سنت پیامبر ﷺ است اما چون اهل سنت منکر این سنت بودند امام عَلَيْهِ السَّلَام برای ساکت کردن خلیفه سنی به گونه اهل سنت استدلال کردند که او بپذیرد زیرا آنها از اینگونه استدلال ها زیاد دارند که نه آیه ظهوری در مطلب دارد و نه برهان عقلی پشت آن است.

همچنین می توان گفت: خدای متعال برای بار اول بر او منت گذاشتند تا موضع سجده اش را از دست ندهد اما اگر سارق مجدد دست به دزدی زد، دیگر خدای متعال او را لایق نگهداشتن موضع سجده نمی دانند.

عجیب اینست که اتباع احمد بصری این روایت را، ندانسته، در منابع رسمی خود مورد استناد قرار داده اند!!! یعنی از یک طرف آنقدر به نعل می کوبند که له شود و از طرف دیگر طوری بر میخ می کوبند که بشکنند و کار آنها در تناقض گویی و تناقض پویی، پیوسته همین است!!!

سأله قطعه

إصدارات أنصار الإمام المهدي (عج) / العدد (١٦٧)

البيان الشافي في أدلة اليماني

مرداً على كتاب الإجماع في الرد الإعجاب للمدعو الشيخ هادي الركابي

بقلم

الشيخ علي الإبراهيمي

الوقفه الثامنة:

يقول المدعو (الركابي): (قال: إنا اعلم بالمتشابهات إي الآيات التي ليس لها معنى واضح فهذا شيء محتمل أنه كاذب فيه لأنه إن ادعى ترجيح لمعنى على الآخر وهذا ترجيح من غير مرجحات أو انه يعلم بالآيات الغامضة تثبت أنه خلاف ما يدعيه لأن ظاهر الآية الكريمة تقول أولئك الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء تأويله وإن مسألة العلم بالمتشابهات هي مسألة قديمة ومن السهل أن يدعيها أي شخص لعدم وجود الضابطة فيها).

ويرد عليه:

ما هذا الهراء الذي تتكلم به، وأمركم عجيب تدعون أنكم أصحاب علم وما شابه ذلك، أي علم تدعون أنه؟! نعم، علم مستند إلى إبليس اللعين الذي يجهل أبسط الأمور وأنتم جنود عنده، فهذا أمر معروف من خلال روايات أهل البيت عليهم السلام بخصوص علم المحكم والمتشابه، وقد أعلن السيد أحمد الحسن عليه السلام عن استعدادة للإجابة عن أي سؤال في القرآن؛ ظاهراً أو باطناً، محكماً أو متشاهماً، ناسخاً أو منسوخاً، وتحدى جميع علماء المسلمين أن يسألوه أي سؤال يشاؤون في القرآن، وأكثر من ذلك فقد تحداهم أن يجيبوا على سؤال واحد يسألهم إياه. ولكنهم أعرضوا ونكصوا على أعقابهم.

هذا وقد أصدر السيد أحمد الحسن عليه السلام مجموعة من الكتب؛ منها: شيء من تفسير الفاتحة، وكتاب المتشابهات بأربعة أجزاء، وهو كتاب أحكم فيه الآيات المتشابهة في القرآن الكريم.

أما قولك: (وإن مسألة العلم بالمتشابهات هي مسألة قديمة ومن السهل أن يدعيها أي شخص لعدم وجود الضابطة فيها)

فهذا يدل على الجهل المركب، كيف لا توجد ضابطة؟ مع أن الضابطة هي الرد للمحكم، معرفة أصناف الكلام من محكم ومتشابه وعمام وخاص ومطلق ومقيد، كلها معرفتها عند الحجة وعلمها منحصر به، ولهذا قال الإمام الصادق عليه السلام: (ما ورثك الله من كتابه حرفاً) فلكونه

سأله قطعة

٣٤..... إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام

ليس من أهل العلم والراسخين فلن يعرف أصناف الكلام بل المعرفة منحصرة بالراسخين في العلم، فقولك بإمكان أي أحد يدعي، فأقول لك: الإدعاء شيء والتحقق في أرض الواقع شيء آخر، بلذلل إنه هل ثبت في التاريخ علم أبي حنيفة أو قتادة أو غيرهم يعلم المحكم والمتشابهة!!!

وهناك شواهد من روايات أهل البيت عليهم السلام تبين لنا الضوابط في أرض الواقع وتبين المحكم

للناس، وسوف أنقل هذه القصة وهي حصلت مع الإمام الجواد عليه السلام:

← عن زرقان صاحب ابن أبي داود وصديقه بشدة قال: رجع ابن أبي داود ذات يوم من عند المعتصم وهو معتم، فقلت له في ذلك، فقال: وددت اليوم اني قد مت منذ عشرين سنة، قال: قلت له ولم ذاك ؟ قال: لما كان من هذا الأسود أبا جعفر محمد بن علي بن موسى اليوم بين يدي أمير المؤمنين المعتصم قال: قلت له: وكيف كان ذلك ؟ قال: ان سارقاً أقر على نفسه بالسرقة وسأل الخليفة تطهيره بإقامة الحد عليه، فجمع لذلك الفقهاء في مجلسه وقد حضر محمد بن علي عليه السلام، فسألنا عن القطع في أي موضع يجب أن يقطع ؟ قال: فقلت من الكرسوع قال: وما الحجة في ذلك ؟ قال: قلت: لان اليد هي الأصابع والكف إلى الكرسوع، لقول الله في التيمم: "فامسحوا بوجوهكم وأيديكم" واتفق معي على ذلك قوم. وقال آخرون: بل يجب القطع من المرفق، قال: وما الدليل على ذلك ؟ قالوا لان الله لما قال: "وأيديكم إلى المرفق" في الغسل دل ذلك على أن حد اليد هو المرفق قال: فالتفت إلى محمد بن علي عليه السلام فقال: ما تقول في هذا يا جعفر ؟ فقال: قد تكلم القوم فيه يا أمير المؤمنين، قال دعني مما تكلموا به أي شيء عندك ؟ قال: اعفني عن هذا يا أمير المؤمنين. قال: أقسمت عليك بالله لما أخبرت بما عندك فيه فقال: اما إذا أقسمت على بالله اني أقول إنهم أخطأوا فيه السنة فان القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيترك الكف. قال: وما الحجة في ذلك ؟ قال: قول رسول الله عليه وآله السلام السجود على سبعة أعضاء الوجه واليدين والركبتين والرجلين، فإذا قطعت يده من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، وقال الله تبارك وتعالى: "وان المساجد لله" يعني به هذه

رسالة قطعة

إصدارات أنصار الإمام المهدي (عجله) / العدد (٩٤)

حوار قصصي مبسط في الدعوة اليمانية المباركة

(القسم الأول)

الشيخ
عبد العالي المنصوري

سأله قطعيده

في تحديد المنهج في هذا البحث

مما لا إشكال فيه أن كلام آل محمد ﷺ كالقرآن يفسر بعضه بعضاً؛ لأن كلامهم ﷺ كلام واحد، ومن هنا توجد قاعدة مقررة عندهم في علم أصول الحديث، هي أن الحديث يفسر بعضه بعضاً، وهذه القاعدة تجد الكثير من المحققين يستندون إليها في تفسير الأحاديث الجملة، فيرتفع إجمالها بحديث آخر، يقول محمد بن الريشيري: (والنقطة الثانية التي استرعت انتباهي خلال بحثي هي أن القرآن الكريم يفسر بعضه بعضاً، لذلك يستطيع من أحاط بنصومه كاملة تفسير آياته بعضها ببعض. وكذلك الأمر بالنسبة للأحاديث والروايات..)^(١).

وعندما نقول بأن القرآن يفسر بعضه بعضاً لا يعني هذا أن يقال: (حسبنا كتاب الله)، بل من غير الممكن أن يصل أي أحد لهذا النوع من التفسير إلا عن طريق آل محمد ﷺ، فهم الذين خصهم الله بعلم القرآن وتفسيره وتأويله ومعرفة محكمه من متشابهه، فهم الذين عندهم علم الكتاب.

← روى العياشي في تفسيره: عن زرقان صاحب ابن أبي داود وصديقه بشدة، قال: رجع ابن أبي داود ذات يوم من عند المعتصم وهو مغتم، فقلت له في ذلك، فقال: وددت اليوم أني قد مت منذ عشرين سنة، قال: قلت له ولم ذاك؟ قال: لما كان من هذا الأسود أبا جعفر محمد بن علي بن موسى أي الإمام الجواد عليه السلام اليوم بين يدي أمير المؤمنين المعتصم، قال: قلت له: وكيف كان ذلك؟ قال: إن سارقاً أقر على نفسه بالسرقه وسأل الخليفة تطهيره بإقامة الحد عليه، فجمع لذلك الفقهاء في مجلسه وقد أحضر محمد بن علي عليه السلام، فسألنا عن القطع في أي موضع يجب أن يقطع؟ قال: فقلت من الكرسوع^(٢)، قال: وما الحجة في ذلك؟ قال: قلت: لأن اليد هي الأصابع والكف إلى الكرسوع، لقول الله في التيمم: ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾، واتفق معي على ذلك قوم. وقال آخرون: بل يجب القطع من المرفق، قال: وما الدليل على ذلك؟ قالوا: لأن الله لما قال: ﴿وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ في الغسل دل ذلك على

١- ميزان الحكمة: ج ١ ص ٨.

٢- وهو طرف الزند الذي يلي الخنصر.

سأله قطعيده

٢٦ إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام

أن حد اليد هو المرفق، قال: فالتفت إلى محمد بن علي عليه السلام فقال: ما تقول في هذا يا أبا جعفر؟ فقال: قد تكلم القوم فيه يا أمير المؤمنين، قال: دعني مما تكلموا به أي شيء عندك؟ قال: اعفني عن هذا يا أمير المؤمنين، قال: أقسمت عليك بالله لما أخبرت بما عندك فيه، فقال: أما إذا أقسمت عليّ بالله إني أقول إنهم أخطئوا فيه السنة، فإن القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيترك الكف. قال: وما الحجة في ذلك؟ قال: قول رسول الله صلى الله عليه وسلم السجود على سبعة أعضاء الوجه واليدين والركبتين والرجلين، فإذا قطعت يده من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، وقال الله تبارك وتعالى: ﴿وَأَنْ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ﴾ يعني به هذه الأعضاء السبعة التي يسجد عليها ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ وما كان لله لم يقطع. قال: فأعجب المعتصم ذلك وأمر بقطع يد السارق من مفصل الأصابع دون الكف. قال ابن أبي داود: قامت قيامتي وتميت أني لم أك حياً....^(١)

فبالرغم من أن القرآن يفسر بعضه بعضاً كما فسّر الإمام الجواد عليه السلام القصص بكونه من الأصابع من القرآن لكن لا تصل إليها عقول الرجال، كما روي ذلك.

عن المعلى بن خنيس، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: (ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا وله أصل في كتاب الله ﷻ ولكن لا تبلغه عقول الرجال)^(٢).

وعن أبي جعفر عليه السلام، قال: (ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، إن الآية يتول أولها في شيء، وأوسطها في شيء، وآخرها في شيء)^(٣).

ولهذا جاء النهي عن تفسير القرآن بالرأي، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: (من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ خر أبعد من السماء)^(٤).

وعن عمار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سئل عن الحكومة فقال: (من حكم برأيه بين اثنين فقد كفر، ومن فسر آية من كتاب الله فقد كفر)^(٥).

سأله قطعه



مَجْمُوعَةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الدِّينِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ / المَجْمُوعَةُ الدِّينِيَّةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

سلسلة البحوث التخصصية / ١

منهج تفسير القرآن بالقرآن دراسة نقدية

د. بشار باقر

٢٠١٦ هـ

إذن، ليس كل تكرار في القرآن غرضه تفسير وتوضيح الآيات الأخرى المشابهة لها كما يفهمه كثير من العلماء والمفسرين حتى نعتبره دليلاً على جواز تفسير القرآن بالقرآن. فالتكرار يقع لغايات متعددة وأهداف متنوعة وكشف أسرارها مختص بخليفة الله في أرضه فهو المخول ببيانها كما سيأتي ذلك في فقرة (اختصاص خلفاء الله بتفسير القرآن) من هذا البحث.

ثانياً / السنة:

١- السنة العملية للرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) وأهل بيته المتمثلة في استخدامهم هذه الطريقة عملياً^(١).

المنافسة:

أكدت الروايات الشريفة للمعصومين (عليهم السلام) على اختصاص فهم القرآن وتفسيره واستخراج دقائقه بالرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) وأهل بيته (عليهم السلام). فهم أهل للخوض فيه واستخراج دقائق مكنونه. لكونهم المخاطبين به والعارفين بمحكمه ومتشابهه، وناسخه ومنسوخه، وعامه وخاصه، وهذا يعني بالضرورة أن كل من يحاول استخراج معنى أية من أية أخرى وهو ليس ممن خوطبوا بالقرآن يكون حاله كحاطب ليل يجمع الغث والسمين، ولا يؤجر عليه وإن أصاب الواقع^(٢). فعمله لا يعدو كونه اجتهاداً شخصياً في تحصيل معنى الآية.

ونسوق لذلك مثلاً يمكن اعتباره النموذج الأمثل للخطأ في تطبيق منح تفسير القرآن بالقرآن لغير المعصومين (عليهم السلام)، وهو ما دار في مجلس المأمون من حديث حول موضع القطع من اليد في السرقة وتفسير ابن أبي داود وآخرين للكلمة (اليد) الواردة في قوله تعالى: (وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) (المائدة: ٣٨)، مستبدلين عليها بآيات أخرى من القرآن. وبيان الإمام الجواد (عليه السلام) التفسير الصحيح للآية كما في الرواية الآتية:

١- ذكرنا نماذج منه في فقرة (تاريخ تفسير القرآن بالقرآن) من هذا البحث.

٢- عن الصادق (عليه السلام): (من فسر القرآن برأيه فأصاب لم يُجزر - وإن أخطأ خر أبعد من السماء) وسائل الشريعة:

٢٠٠/٢٧

سأله قطع يد

هـ تفسیر القرآن بالقرآن: دراسة نقدية

◀ عن زرقان صاحب ابن أبي داود وصديقه بشدة قال: (رجع ابن أبي داود ذا، من عند المعتصم وهو مغتم، فقلت له في ذلك، فقال: وددت اليوم انى قد ما لث عشرين سنة. قال: قلت له ولم ذلك؟ قال: لما كان من هذا الأسود أبا جعد صمد بن على بن موسى اليوم بين يدي أمير المؤمنين المعتصم قال: قلت له: وكيفية ذلك؟ قال: إن سارقاً أقر على نفسه بالسرقة وسأل الخليفة تطهيره بإقامة الحج عليه، فجمع لذلك الفقهاء في مجلسه وقد حضر محمد بن على عليه السلام، سألنا عن القطع في أي موضع يجب أن يقطع؟ قال: فقلت من الكرسوع قال: و حجة في ذلك؟ قال: قلت: لأن اليد هي الأصابع والكف إلى الكرسوع. لقول الله نيم: "فامسحوا بوجوهكم وأيديكم" [النساء: ٤٣] واتفق معي على ذلك قوم. وقا برون: بل يجب القطع من المرفق. قال: وما الدليل على ذلك؟ قالوا لأن الله لما قال إيديكم إلى المرفق" [المائدة: ٦] في الغسل دل ذلك على أن حد اليد هو المرفق.

قال: فالتفت إلى محمد بن على عليه السلام فقال ما تقول في هذا يا أبا جعفر نال قد تكلم القوم فيه يا أمير المؤمنين. قال دعني مما تكلموا به أي شيء عندك ل اعفني عن هذا يا أمير المؤمنين قال: أقسمت عليك بالله لما أخبرت بما عندك ف نال أما إذا أقسمت على بالله انى أقول انهم أخطئوا فيه السنة فان القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيترك الكف. قال: وما الحجة في ذلك؟ قال: قو بول الله عليه وآله السلام السجود على سبعة أعضاء الوجه واليدين والركبتين لرجلين. فاذا قطعت يده من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها. وقا ه تبارك وتعالى: "وان المساجد لله" يعنى به هذه الأعضاء السبعة التي يسجد على لادعوا مع الله أحدا" [الجن: ١٨] وما كان لله لم يقطع قال: فأعجب المعتصم ذل ما برقطع يد السارق من مفصل الأصابع دون الكف قال ابن أبي داود: قامت قياما منيت أنى لم أك حيا^(١).

سأله قطع عید

حدیث بیستم: بیان صادقی

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُسْعُودِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُطَعُ مِنَ السَّارِقِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ وَيُتْرَكُ الْإِبْهَامُ وَتُقَطَّعُ
الرِّجْلُ مِنَ الْمَفْصَلِ وَيُتْرَكُ الْعَقَبُ يَطَأُ عَلَيْهِ. النوادر للأشعري

ص ۱۵۱ ح ۳۸۸

ترجمه: امام صادق علیه السلام: از دزد چهار انگشت قطع می‌شود و شست رها می‌گردد و پا از مفصل قطع می‌شود و پاشنه رها می‌گردد تا بر آن قدم بگذارد. **توضیح:** در این حدیث دلیل رها کردن پاشنه را این می‌داند که بتواند با پاشنه قدم بردارد و این تنها در قطع به معنای جدا کردن پا از جسم معنا پیدا می‌کند چون کسی که پاشنه اش خراش بخورد از قدم برداشتن عاجز نمی‌شود تا برای ترک قطع پاشنه چنین دلیلی بیان شود.

حدیث بیست و یکم: بیان علوی

أَنَّ أَسْوَدًا دَخَلَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي سَرَفْتُ فَطَهَّرْنِي فَقَالَ لَعَلَّكَ سَرَفْتَ مِنْ غَيْرِ
حِزْبٍ وَنَحْيٍ رَأْسُهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَفْتُ مِنْ
الْحِزْبِ فَطَهَّرْنِي فَقَالَ ع لَعَلَّكَ سَرَفْتَ غَيْرَ نِصَابٍ وَنَحْيٍ
رَأْسُهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَفْتُ نِصَابًا فَلَمَّا

سأله قطعید

أَقَرَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَطَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَخَذَ الْمُقْطُوعَ
وَوَدَّهَبَ وَجَعَلَ يَقُولُ فِي الطَّرِيقِ قَطَعَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبُ الدِّينِ وَ
سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَجَعَلَ يَمْدَحُهُ فَسَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ الْحَسَنُ
وَ الْحُسَيْنُ ع وَ قَدِ اسْتَقْبَلَاهُ فَدَخَلَ عَلَى أَبِيهِمَا ع وَ قَالَا
رَأَيْنَا أَسْوَدًا يَمْدَحُكَ فِي الطَّرِيقِ فَبَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
مَنْ أَعَادَهُ إِلَى حَضْرَتِهِ فَقَالَ ع لَهُ قَطَعْتَ يَمِينَكَ وَ أَنْتَ
تَمْدَحُنِي فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ طَهَّرْتَنِي وَإِنَّ حُبَّكَ
قَدْ خَالَطَ لِحْمِي وَ دَمِي وَ عَظْمِي فَلَوْ قَطَعْتَنِي إِرْبًا إِرْبًا
لَمَا ذَهَبَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي فَدَعَا ع لَهُ وَ وَضَعَ الْمُقْطُوعَ إِلَى
مَوْضِعِهِ فَصَحَّ وَ صَلَحَ كَمَا كَانَ. الخرائج ج ٢ ص ٥٦١-٥٦٢

ح ١٩

ترجمه: مرد سیاهپوستی نزد علی بن ابی طالب آمد و گفت: یا امیر المومنین من دزدی کرده ام مرا پاک کن. حضرت فرمود: شاید از جایی که قفلی نداشته دزدی کرده ای، و صورت خویش را از او برگرداند. او گفت: ای امیر مومنان من از جای قفل دار سرقت نموده ام، مرا پاک گردان. حضرت فرمود: شاید تو کمتر از حد نصاب سرقت کردی و صورت خویش را از او برگرداند. آن مرد گفت: یا امیر المومنین من حد نصاب را سرقت کرده ام. وقتی او سه بار اقرار نمود، حضرت (دست) او را قطع کرد. آن مرد، دست قطع شده خود را برداشت و رفت و در راه می گفت: دست مرا

سأله قطع عید

امیر المومنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و سید الوصیین، قطع کرده است. و پیوسته حضرت را مدح و ثنا می گفت. امام حسن و امام حسین در راه به او برخوردند و این کلمات را از او شنیدند. خدمت پدرشان آمدند و گفتند: مرد سیاهپوستی را در راه دیدیم که تو را مدح و ثنا می کرد. حضرت، شخصی را دنبال او فرستاد تا وی را به حضورش بازگرداند. به او فرمود: من دست راست تو را قطع کرده ام و تو مرا مدح می کنی؟! آن مرد گفت: ای امیر مومنان! تو مرا پاك ساختی و محبت تو با گوشت و خون و استخوان من مخلوط شده است پس اگر مرا قطعه قطعه کنی محبت تو از قلبم خارج نمی شود. علی به او دعا کرد و دست قطع شده را سر جایش گذاشت که صحیح و سالم، مانند اولش شد.

توضیح: این نقل به قدری در معنای جدا کردن دست از بدن صریح است که محتاج یک کلمه توضیح نیست. حضرت بعد از احراز سرقت، دست دزد را قطع می کنند و دزد دست خود را برداشت و رفت و سپس حضرت دست سارق را مجدد سر جایش قرار داده و دست او صحیح و سالم شد. مشابه این روایت با کمی اختلاف در دیگر منابع نیز آمده است.

حدیث بیست و دوم: بیان باقری

أَمَّحْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ ابْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يُخْرِجُ الْقَائِمَ ع يَوْمَ السَّبْتِ
يَوْمَ عَاشُورَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ ع وَ يَقْطَعُ أُيْدِي بَنِي

سأله قطع عید

شَبِيْبَةٌ وَ يُعَلِّقُهَا فِي الْكَعْبَةِ. تهذيب الأحكام ج ۴ ص ۳۳۳ ح ۱۱۲

ترجمه: امام باقر علیه السلام: قائم روز شنبه روز عاشورا روزی که حسین در آن کشته شد خروج می کند و دستهای بنی شیبه را قطع نموده و آنها را در کعبه آویزان می نماید.

توضیح: بنی شیبه پرده داران کعبه بودند که هر چه نذورات حاجیان بود را برای خود بر می داشتند و در حقیقت دزد اموال خدا بودند. حال چه مراد حدیث خود بنی شیبه باشند که در زمان قائم علیه السلام رجعت می کنند و چه مقصود تعبیری از پرده داران زمان خروج مهدوی باشد حدیث تصریح داد که قائم علیه السلام به عنوان حد سرقت، دستهای ایشان قطع کرده و در کعبه آویزان می کند و این چون خورشید ظهر داد می زند دست های آنها از بدنشان جدا شده که می توان آویزانشان کرد و قطع به معنای خراش نیست، اما احمد بصری به عنوان قائم موعود نه تنها قرار نیست این حکم را بر بنی شیبه اجرا کند که اصلاً قائل است حد دزدی، جدا کردن دست دزد نیست!!!

بله در اینجا یک اشکال هست و آن اینکه طبق بیان اهل بیت علیهم السلام، حد دزدی بریدن چهار انگشت است نه مفصل دست و در این صورت چگونه انگشتها در کعبه آویزان می شود؟ اما جواب اینست که انگشت هم قابل آویزان کردن هست غیر از اینکه چون اهل سنت قائل به قطع از مفصل هستند می شود امام علیه السلام مجازات آنها را طبق فتوای همانها اجرا نمایند.

حدیث بیست و سوم: بیان صادقی

عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْقَائِمُ يَهْدِمُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَسَاسِهِ وَ
مَسْجِدَ الرَّسُولِ ص إِلَى أَسَاسِهِ وَيُرُدُّ الْبَيْتَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَأَقَامَهُ عَلَى
أَسَاسِهِ وَقَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ السُّرَّاقِ وَعَلَّقَهَا عَلَى الْكَعْبَةِ. الْغَيْبَةِ

للطوسی ص ۴۷۲

ترجمه: امام صادق علیه السلام: قائم مسجد الحرام را خراب می کند تا آن را و مسجد پیامبر را به زیربنای خودش بازگرداند و خانه خدا را به مکانش بازگرداند و آن را بر زیربنای خودش برپا کند و دستان بنی شیبه ی دزد را قطع نموده و بر کعبه آویزان کند.

توضیح: شرح انتهای این حدیث به مانند حدیث قبل است و در اینکه حد دزدی، جدا کردن دست می باشد نه خراش دادن دست کاملاً صریح می باشد و اما آنچه درباره خراب کردن مسجد و کعبه فرموده برای بازسازی آنها در ابعادی است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و البته ظاهراً متن آن درست ثبت نشده زیرا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصلاً در مسجد الحرام نیست و متن درستش در کتاب ارشاد ثبت شده:

«وَرَوَى أَبُو بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع هَدَمَ
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَسَاسِهِ وَ حَوْلَ الْمَقَامِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي

سأله قطعید

كَانَ فِيهِ وَفَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ وَعَلَّقَهَا بِالْكَعْبَةِ وَكَتَبَ عَلَيْهَا
هُؤُلَاءِ سُرَاقُ الْكَعْبَةِ». الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۳-۳۸۴

حدیث بیست و چهارم: بیان باقری

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ قَالَ
أَخْبَرَنِي يَاسِينُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ ... إِنَّ مِنْ عَلَمِي أَنْ لَوْ
وُلِّيتُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ لَقَطَعْتُ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ عَلَّقْتُهُمْ فِي أَسْتَارِ
الْكَعْبَةِ ثُمَّ أَقْفَعْتُهُمْ عَلَى الْمُصْطَبَةِ ثُمَّ أَمَرْتُ مُنَادِيّاً يُنَادِي أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ
سُرَاقُ اللَّهِ فَاعْرِفُوهُمْ. الكافي ج ۲ ص ۲۴۱-۲۴۲ ح ۱

ترجمه: امام باقر علیه السلام: یقیناً از علم من اینست که اگر من متولی چیزی از کار مسلمین بودم قطعاً دست بنی شیبه را قطع نموده و آن دستها را در پرده‌های کعبه آویزان می‌کردم سپس آنها را بر جایگاه برپا داشته بعد دستور می‌دادم ندادندند نداء دهد: هشدار یقیناً اینان دزدان خدا هستند پس ایشان را بشناسید.

توضیح: این حدیث نیز بمانند دو حدیث قبل در اینکه حد دزدی جدا کردن دست از جسم می‌باشد صریح است.

عجیب اینست که جریان احمد بصری در عین انکار جدا کردن در حد دزدی، برخی از احادیث بنی شیبه را در کتاب‌های خود آورده است:

۱. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۹ ح ۳



رسالة قطعيذ

إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام / العدد (1-ب)

العجل

(الجزء الثاني)

المؤنذ للمقصر
أحمد الحسن

طبعة محققة

سأله قطعة

المجلد: الجزء الأول - الثاني / السيد أحمد الحسن (عليه السلام) 93

• وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء، فقلت: اشرح لي هذا أصلحك الله. فقال (عليه السلام): يستأنف الداعي منّا دعاء جديداً كما دعا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم).⁽¹⁾)

• عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (يصنع ما صنع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أمر الجاهلية، ويستأنف الإسلام جديداً).⁽²⁾

• وعن ابن عطاء، قال: سألت أبا جعفر الباقر (عليه السلام)، فقلت: (إذا قام القائم (عليه السلام) بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال (عليه السلام): يهدم ما قبله كما صنع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، ويستأنف الإسلام جديداً).⁽³⁾

وقد مرَّ الحديث عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إنَّ في آخر الزمان لا يبقى من الإسلام إلا اسمه، ومن القرآن إلا رحمته، والمساجد عامرة بالناس ولكنها خالية من الهدى أي هدى آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ، وهذا هو حالنا اليوم فالساجد مزخرفة والمصاحف محمَّلة وملونة، والمسلمون أهدأ ما يكونوا عن الإسلام.

• عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (أما إنَّ قائمنا لو قد قام لقد أخذ بني شيبة وقطع أيديهم، وطاف بهم وقال هؤلاء سراق الله).⁽⁴⁾

• وعن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (... وقطع أيدي بني شيبة السراق وعلقها على الكعبة).⁽⁵⁾

• وعنه (عليه السلام): (... وقطع أيدي بني شيبة وعلقها على الكعبة وكتب عليها هؤلاء سراق الكعبة).⁽⁶⁾

وبنو شيبة هم حدم الكعبة في زمن الإمام الباقر (عليه السلام)، فالحديث يشير إلى حدم العتبات المقدَّسة جميعها اليوم، وإنَّ الإمام يقطع أيديهم ويشهر بهم؛ لأنهم يقومون بسرقة العتبات المقدَّسة، فهم في

1- غيبة للمصطفى: ص336، بحار الأنوار: ج 8 ص12، و: ج 52 ص366 .

2- غيبة للمصطفى: ص336، بحار الأنوار: ج 52 ص352 .

3- بحار الأنوار: ج 52 ص352، غيبة للمصطفى رواد عن الباقر (عليه السلام): ص236 .

4- الكافي: ج 1 ص243، علل الشرائع: ج 2 ص409، بحار الأنوار: ج 52 ص373 .

5- غيبة الطوسي: ص472، بحار الأنوار: ج 52 ص332 .

6- الإرشاد: ج 2 ص363، إعلام الورى: ج 2 ص289، بحار الأنوار: ج 52 ص338 .

حدیث بیست و پنجم: بیان علوی

وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَطَعَتْ يَدُهُ أَوْ رِجْلُهُ عَلَى سَرِقَةٍ فَسَاتَ فَلَا

دِيَةَ لَهُ وَ الْحَقُّ قَتْلُهُ. دعائم الإسلام ج ۲ ص ۴۷۰ ح ۱۶۷۶

ترجمه: امیر المومنین عليه السلام: کسی که دستش یا پایش به خاطر دزدی قطع شود و بمیرد دیه ای برای او نیست و حق، او را کشته است.

توضیح: قطعاً کسی به خاطر خراش نمی میرد و آنچه ممکن است فرد را بکشد خونریزی ناشی از جدا شدن عضو از بدن می باشد پس روشن است حد دزدی، خراش دادن نیست.

و مرحوم محدث نوری احادیث متعدد دیگری از دعائم الإسلام و الجعفریات در مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۱۹-۱۵۳ ثبت نموده که چون از منابع اسماعیلیه بود به ذکر یک مورد اکتفا نمودم.

اینها بیست و پنج حدیث کاملاً صریح درباره معنای قطع بود که احمد بصری در اوج بی سوادی منکر همه آنها شد و البته احادیثی که می شد معنای واقعی قطع را از آن فهمید بیش از این مقدار بود ولی من به آوردن احادیث کاملاً صریح، اکتفا کردم و البته برخی احادیث در چندین منبع ثبت شده بود که اگر می خواستم مانند برخی اتباع بی سواد، ثبت هر منبع را یک حدیث حساب کنم تعداد احادیث خیلی بیشتر می شد.

همچنین در فصل حد سرقت کودک، احادیث متعددی وجود دارد که معنای

سأله قطع عید

قطع را واضح بیان می کند، از جمله:

حدیث بیست و ششم: بیان صادقی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ
يُغْفَى عَنْهُ مَرَّةً وَ مَرَّتَيْنِ وَ يُعَزَّرُ فِي الثَّلَاثَةِ فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ أُطْرَافُ
أَصَابِعِهِ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ. الكافي ج ٢ ص ٢٣٢ ح ١

ترجمه: عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق عليه السلام درباره پسر بچه ای پرسیدم که دزدی می کند فرمودند: یک بار و دو بار مورد عفو قرار می گیرد و در مرتبه سوم تنبیه می گردد و اگر تکرار کرد اطراف انگشتانش قطع می شود و اگر تکرار نمود پایین تر از آن قطع می شود.

توضیح: در این حدیث کاملاً روشن است که در هر مرحله مجازات را بالاتر می برد و در این صورت اگر قطع به معنای خراش دادن باشد چه فرقی بین مجازات مرحله دوم (خراش دادن اطراف انگشتان) با مرحله سوم (خراش دادن پایین تر از آن) وجود دارد؟!؟

از طرفی در فقه اسلامی پیوسته بین مجازات کودکان با انسان بزرگ فرق گذاشته شده، حال اگر قطع به معنای خراش دادن باشد، هیچ فرقی بین مجازات دزد کودک و دزد بزرگ گذاشته نشده است.

١. تهذيب الأحكام ج ١٥ ص ١١٩ ح ٩٥

سأله قطع عید

حدیث بیست و هفتم: بیان باقری یا صادقی

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ
الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: سَأَلْتُهُ
عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ إِذَا سَرَقَ مَرَّةً وَهُوَ صَغِيرٌ عُقِيَ عَنْهُ فَإِنْ
عَادَ عُقِيَ عَنْهُ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ بَنَاتُهُ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ^۱.

الکافی ج ۲ ص ۲۳۲ ح ۲

ترجمه: محمد بن مسلم گوید: از امام باقر یا صادق علیه السلام درباره پسر بچه ای که دزدی می کند پرسیدم، فرمودند: اگر یک بار دزدی کرد در حالیکه کوچک است مورد عفو قرار می گیرد و اگر تکرار کرد مورد عفو قرار می گیرد و اگر تکرار نمود اطراف انگشتانش قطع می شود و اگر تکرار کرد پایین تر از آن قطع می گردد.

توضیح: در این حدیث کاملاً روشن است که در هر مرحله مجازات را بالاتر می برد و در این صورت اگر قطع به معنای خراش دادن باشد چه فرقی بین مجازات مرحله دوم (خراش دادن اطراف انگشتان) با مرحله سوم (خراش دادن پایین تر از آن) وجود دارد؟!

از طرفی در فقه اسلامی پیوسته بین مجازات کودکان با انسان بزرگ فرق گذاشته شده، حال اگر قطع به معنای خراش دادن باشد، هیچ فرقی بین مجازات دزد کودک و دزد بزرگ گذاشته نشده است.

۱. تهذیب الأحکام ج ۱۰ ص ۱۱۹ ح ۹۱

سأله قطع عید

حدیث بیست و هشتم: بیان کاظمی

عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع
الصَّبِيَّانِ إِذَا أُتِيَ بِهِمْ عَلِيٌّ ع قَطَعَ أُنَامِلَهُمْ مِنْ أَيْنَ قَطَعَ فَقَالَ مِنْ
الْمُفْصَلِ الْمُفْصَلِ الْأُنَامِلِ^١. الكافي ج ٢ ص ٢٣٢ ح ٣

ترجمه: اسحاق بن عمار گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: زمانیکه پسر بچه
ها (ی دزد) نزد علی آورده می شدند سر انگشتان شان را قطع می کرد، از کجا قطع
می نمود؟ فرمودند: از مفصل، مفصل سر انگشتها.

توضیح: در این حدیث کاملاً روشن است که قطع کردن از مفصل اول انگشت
یعنی جدا کردن، چون درباره کسی که سر انگشتش را خراش داده اند نمی گویند
از مفصل انگشت خراش داده اند.

حدیث بیست و نهم: بیان صادقی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ
عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا سَرَقَ الصَّبِيُّ عَنِّي عَنْهُ فَإِنَّ
عَادَ عَزَّرَ فَإِنَّ عَادَ قُطِعَ أَظْرَافُ الْأَصَابِعِ فَإِنَّ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ
ذَلِكَ وَ قَالَ أُنَى عَلِيٌّ بِغُلَامٍ يُشَاكُ فِي اخْتِلَامِهِ فَقُطِعَ أَظْرَافُ الْأَصَابِعِ^٢.

١ . تهذیب الأحکام ج ١٥ ص ١١٩ ح ٩٢

٢ . تهذیب الأحکام ج ١٥ ص ١١٩ ح ٨٩

سأله قطع عید

الکافی ج ۲ ص ۲۳۲ ح ۴

ترجمه: امام صادق علیه السلام: زمانیکه پسر بچه دزدی کند مورد عفو قرار می گیرد و اگر تکرار کرد تنبیه می شود و اگر تکرار نمود اطراف انگشتان قطع می گردد و اگر تکرار نمود پایین تر از آن قطع می گردد و فرمود: پسری نزد علی آورده شد که در محتمل (و بالغ) شدنش شک وجود داشت پس اطراف انگشتان را قطع کرد.

توضیح: این حدیث به مانند قبلی ها سخن فرموده و این را افزوده که اگر در بالغ بودن کودک شک وجود داشت باید اطراف انگشتان قطع شود، حال اگر قطع به معنای خراش دادن باشد چه فرقی در حد کودکی که بلوغش مشکوک است با کودکی که می دانیم بالغ شده وجود خواهد داشت؟! چون هر دو را باید خراش داد و فرقی بین خراش اطراف انگشت و خراش انگشت نیست.

حدیث سی ام: بیان صادقی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أُنِيَ عَلِيُّ عِ بَجَارِيَةٍ لَمْ تَحِضْ قَدْ سَرَقَتْ فَضَرَبَهَا أَسْوَاطًا وَ لَمْ يَقْطَعْهَا. ۱. الکافی ج ۲ ص ۲۳۲ ح ۵

ترجمه: امام صادق علیه السلام: دختری نزد علی آورده شد که حیض نشده بود و دزدی کرده بود و ایشان او را چند شلاق زدند و دستش را قطع نمودند.

توضیح: در این حدیث مجازات چند شلاق، سبک تر از مجازات قطع دست

۱. تهذیب الأحکام ج ۱۰ ص ۱۲۱ ح ۱۰۲ از طریق دیگر

سأله قطعید

شمرده شده، حال آنکه اگر قطع به معنای خراش دادن بود، قطعاً خراش سبک تر از شلاق می‌باشد، پس روشن است که قطع به معنای جدا کردن عضو بوده که سنگین تر از شلاق انگاشته شده.

حدیث سی و یکم: بیان صادقی

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع فِي الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ يُعْفَى عَنْهُ مَرَّةً فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ أُنَامِلُهُ
أَوْ حُكَّتْ حَتَّى تَدْمَى فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ أَصَابِعُهُ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ
مِنْ ذَلِكَ. الكافي ج ۷ ص ۲۳۳ ح ۶

ترجمه: عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام درباره پسر بچه‌ای که سرقت می‌کند فرمود: بار اول مورد عفو قرار می‌گیرد و اگر تکرار کرد سر انگشتانش قطع یا پوست کن می‌شود تا خون بیاید و اگر تکرار کرد (بند اول) انگشتانش قطع می‌شود و اگر تکرار نمود پایین تر از آن قطع می‌گردد.

توضیح: در این حدیث به صراحت، قطع در مرتبه سوم را در مقابل پوست کنی که خون بیاید قرار داده، و این معنایی جز جدا کردن عضو برای لفظ قطع باقی نمی‌گذارد، همچنانکه مجازات مرتبه چهارم را قطع از پایین تر می‌داند حال آنکه اگر قطع به معنای خراش بود، فرقی بین مجازات این دو مرحله وجود نداشت در

۱. تهذیب الأحکام ج ۱۰ ص ۱۱۹ ح ۹۳

سأله قطع عید

حالیکه به صورت معقول، مجازات هر مرحله باید از مجازات مرحله قبل شدیدتر باشد تا نسبت به تکرار جرم بازدارندگی داشته باشد، بلکه با تفسیر خراش، این قاعده معکوس شده!!! زیرا خراش دادن پایین تر از سر انگشتان سختی کمتری دارد چون سر انگشتان انسان در انجام کارهای مختلف، بیشترین تماس و ارتباط را با اجسام دارد پس اگر پایین ترش خراش داده شود درد کمتری را هنگام انجام کارهایش احساس می کند.

حدیث سی و دوم: بیان باقری

حُمَيْدُ بْنُ زَيْادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ
أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ أُنِّي عَلِيٌّ ع
بِغُلَامٍ قَدْ سَرَقَ فَطَرَفَ أَصَابِعَهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا لَيْنَ عُدَّتْ لَأَقْطَعَنَّهَا ثُمَّ
قَالَ أَمَا إِنَّهُ مَا عَمِلَهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا. ۲. الكافي ج ۷ ص ۲۳۳

ح ۷

ترجمه: نوجوانی نزد علی آورده شد که دزدی کرده بود و او اطراف انگشتانش را جدا یا خونی کرد و فرمود: هشدار که اگر تکرار کنی حتماً آن را قطع خواهم کرد سپس فرمود: هشدار که این کار را جز رسول خدا و من انجام نداد.
توضیح: در این حدیث به صراحت، خونی کردن انگشتان در قالب خراش و

۱. فطرف أصابعه أي: قطع أطرافها، أو خضبها بالدم كناية عن حكها. ملاذ الأخبار ج ۱۶ ص ۲۳۸

۲. الكافي ج ۷ ص ۲۳۳ ح ۱۰، تهذيب الأحكام ج ۱۰ ص ۱۱۹ ح ۹۴

سأله قطعید

مانند آن، در مقابل قطع قرار داده شده که روشن می کند قطع کردن در حد دزدی، به معنای خراش دادن نیست. و مرادشان از اینکه این کار را جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خودشان کسی انجام نداد این هست که سه خلیفه قبلی سنت نبوی را ترک کرده و به گونه دیگری رفتار می کرده اند، درست مثل احمد بصری.

حدیث سی و سوم: بیان باقری

أَبَانٌ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا
سَرَقَ الصَّيْبُ وَ لَمْ يَحْتَلِمْ قُطِعَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِهِ قَالَ وَقَالَ [عَلِيٌّ ع]
لَمْ يَصْنَعُهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَنَا. الكافي ج ۷ ص ۲۳۳ ح ۸

ترجمه: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام: زمانیکه پسر بچه دزدی کرد و هنوز محتمل (بالغ) نشده بود اطراف انگشتانش قطع می شود و علی فرمود: این را جز رسول خدا و من انجام نداد.

توضیح: این حدیث بین حد دزدی در کودک و بزرگ فرق گذاشته در حالیکه اگر قطع به معنای خراش می بود هیچ فرقی بین این دو وجود ندارد.

حدیث سی و چهارم: بیان باقری

وَرَوَى الْعَلَاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ
عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ فَإِنْ
عَادَ بَعْدَ السَّبْعِ قُطِعَتْ بَنَانُهُ أَوْ حُكَّتْ حَتَّى تَذْمَى فَإِنْ عَادَ قُطِعَ
مِنْهُ أَنْفُلٌ مِنْ بَنَانِهِ فَإِنْ عَادَ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَدْ بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ
قُطِعَتْ يَدُهُ وَلَا يُضَيِّعُ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ۱۰ الفقيه ج ۴

ص ۶۲ ح ۵۱۰۵

ترجمه: محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام درباره پسر بچه‌ای که دزدی می‌کند پرسیدم، فرمود: اگر برایش هفت سال یا کمتر است حد از او برداشته شده، و اگر تکرار کرد سر انگشتانش قطع یا پوست کن می‌شود تا خونی شوند و اگر تکرار کرد پایین تر از سر انگشتانش قطع می‌شود و اگر بعد از آن تکرار کرد و به ۹ سال رسیده بود دستش قطع می‌گردد و حدی از حدود خدای عزیز و جلیل ضایع نمی‌گردد.

توضیح: در این حدیث به روشنی بین حد دزدی در سن هفت سال و نه سال تفاوت قائل شده و در اولی قطع سر انگشت یا پوست کن و در بار دوم قطع پایین تر از آن و در سومی قطع دست را بیان نموده اند، حال اگر قطع به معنای خراش دادن باشد نه تنها تعبیر «یا» در عبارت «سر انگشتانش قطع یا پوست کن می‌شود»

۱. الکافی ج ۷ ص ۲۳۳ ح ۹، تهذیب الأحکام ج ۱۰ ص ۱۲۰ ح ۹۶ هر دو به صورت ناقص

سأله قطعید

هیچ معنایی ندارد که تفاوت گذاشتن بین بار اول و دوم نیز بی معناست، زیرا خراش دادن سر انگشت در بار اول حد، و خراش دادن پایین تر از آن در بار دوم، هیچ تفاوتی ندارند و هر دو خراشند. همچنین در مرحله سوم که باید مجازات سنگین تر شود، سبک تر شده!!! زیرا خراش دادن سر انگشتان درد بیشتری را به دنبال دارد تا خراش دادن دست، چون سر انگشت بیشتر با اشیاء تماس دارد تا دیگر جاهای دست و توضیحش گذشت.

حدیث سی و پنجم: بیان صادقی

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ إِذَا سَرَقَ الصَّبِيُّ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلْمَ قُطِعَتْ أُنَامِلُهُ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِغُلَامٍ قَدْ سَرَقَ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلْمَ فَقَطَعَ مِنْ لَحْمِ أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عُذَّتْ قَطَعْتُ يَدَكَ. تهذيب الأحكام ج ۱۰

ص ۱۲۱ ح ۱۰۰

ترجمه: امام صادق ع: نوجوانی نزد امیر المومنین آورده شد که به احتلام نرسیده بود و ایشان از گوشت اطراف انگشتانش قطع نمود سپس فرمود: اگر تکرار کنی دستت را قطع می کنم.

توضیح: این حدیث نیز به روشنی بین مراحل مجازات کودک دزد تفاوت گذاشته و در یک بار قطع مقداری از گوشت اطراف انگشتان را بیان کرده که هیچ معنایی جز جدا کردن ندارد و در بار بعدی قطع دست را تعیین نموده که

سأله قطع عید

با توجه به حد قبلی کاملاً مشخص هست منظورش از تهدید به بدتر از آن (یعنی قطع دست)، خراش دادن نیست.

حدیث سی و ششم: بیان کاظمی

عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ إِسْحَاقَ
بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: قُلْتُ الصَّبِيُّ يَسْرِقُ قَالَ يُعْفَى عَنْهُ
مَرَّتَيْنِ فَإِنْ عَادَ الثَّلَاثَةَ قُطِعَتْ أُنَامِلُهُ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ الْمَفْصَلُ الثَّانِي
فَإِنْ عَادَ قُطِعَ الْمَفْصَلُ الثَّلَاثُ وَ تُرِكَتْ رَاحَتُهُ وَ إِبْهَامُهُ. تهذيب
الأحكام ج ١٠ ص ١٢١ ح ١٠١

ترجمه: اسحاق بن عمار گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: پسر بچه دزدی کند، فرمود: دو بار مورد عفو قرار می گیرد و اگر بار سوم تکرار کرد سرانگشتانش قطع می شود و اگر تکرار کرد مفصل دوم قطع می گردد و اگر تکرار کرد مفصل سوم قطع و کف دستش و شستش رها می شود.

توضیح: این حدیث بمانند تمام احادیث قبلی، هیچ تناسبی با معنای خراش ندارد و پر واضح است که مرادش از قطع، جدا کردن عضو است.

حدیث سی و هفتم: بیان کاظمی

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ
يَسْرِقُ مَا عَلَيْهِ قَالَ إِذَا سَرَقَ وَ هُوَ صَغِيرٌ عُفِيَ عَنْهُ وَ إِنْ عَادَ قُطِعَتْ

سأله قطعید

أَنَا مِلَّةٌ وَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ. وسائل الشيعة

ج ۲۸ ص ۲۹۸ ح ۱۶

ترجمه: علی بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره پسر بچه که دزدی می کند پرسیدم بر او چه مجازاتی است؟ فرمودند: اگر در حالیکه کوچک است دزدی کند مورد عفو قرار می گیرد و اگر تکرار کرد سر انگشتانش قطع می شود و اگر تکرار نمود پایین تر از آن یا هر چه خدا بخواهد قطع می گردد.

توضیح: مضمون این حدیث نیز بارها توضیح داده شده.

و الحمد لله رب العالمين
اللهم صل على محمد و آل محمد
اللهم عجل لوليک الفرج
۲۲ جمادی ثانی ۱۴۴۶